**موضوع تحقیق:**

**بررسی تعارض دلالی بین آیه 110 سوره اسراء با فتاوای فقها در مسئله ی جهر و اخفات**

**استاد راهنما:**

**حجت الاسلام و المسلمین موسی نژاد(زید عزه)**

**پژوهشگران:**

**علی خدیش-محمد عباسی**

**مقطع تحصیلی:**

**پایه ششم-پایه پنجم**

**درس پژوهشی:**

**اصول 2**

**مرکز آموزشی:**

**حوزه علمیه علوی-قم**

**سال تحصیلی:**

**1398-1399**



تقدیم به ؛

ام المومنین حضرت زهرا(سلام الله علیها)

**چکیده؛**

در آیات نورانی قرآن کریم آیات الاحکام بسیاری به چشم می خورد. قاطبه این آیات به کلیات احکام شرعی اشاره کرده اند لکن بعضی ازآیات به مسائل جزئی نیز پرداخته اند مثل احکام ارث و وضو. در این پژوهش آیه 110 سوره اسراء(لاتجهر بصلاتک و لا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا) بعنوان حکم شرعی که در ظاهر متعارض با حکم فقهی مشهور جهر و اخفات است ، بررسی می شود. در ابتدا این آیه به صورت تفصیلی ازجهت کتب تفسیری و لغوی مورد بررسی قرار گرفته است و آراء متفاوت تفسیری در این آیه تبیین و بعضی رد شده است. همچنین از جهت فقهی مسئله جهر و اخفات مورد بررسی قرار گرفته است و ادله فقها و اختلافات آنها به صورت جامع بیان شده است. در ادامه به ذکر تعارض بین روایات باب جهر و اخفات با یکدیگر و با آیه نورانی قرآن کریم پرداخته ایم و اثبات کرده ایم که آیا تعارضی بین آیه ، روایات و حکم شرعی ،به صورت بدوی یا مستقر وجود دارد یا خیر. در نهایت حکم فقهی اصح را با ذکر دلیل بیان کرده و مورد بررسی قرار داده ایم.

**کلید واژه ها؛**

آیه 110 سوره اسراء، لاتجهر بصلاتک و لا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا، جهر، اخفات، متعارض، حکم شرعی.

فهرست

[مقدمه 1](#_Toc36097802)

[بخش اول ؛ مفاهیم و کلیات 2](#_Toc36097803)

[گفتار اول؛ بررسی اصطلاحی تعارض 2](#_Toc36097804)

[گفتار دوم: بررسی لغوی جهر 5](#_Toc36097805)

[گفتار سوم: بررسی لغوی اخفات 7](#_Toc36097806)

[بخش دوم: روایات جهر و اخفات 8](#_Toc36097807)

[گفتار اول: روایات جهر و اخفات در الکافی 8](#_Toc36097808)

[گفتار دوم: روایات جهر و اخفات در التهذیب الاحکام 9](#_Toc36097809)

[گفتار سوم: روایات جهر و اخفات در الإستبصار فيما اختلف من الأخبار 10](#_Toc36097810)

[گفتار چهارم: روایات جهر و اخفات در من لا يحضره الفقيه 11](#_Toc36097811)

[بخش سوم؛ فتاوا همراه ادله تفصیلی قدما و اصحاب در رابطه با جهر و اخفات 12](#_Toc36097812)

[گفتار اول:کتب شیخ طوسی(ره) 12](#_Toc36097813)

[گفتار دوم: کتب علامه حلی(ره) 14](#_Toc36097814)

[گفتار سوم: کتب شیخ مفید(ره) 17](#_Toc36097815)

[گفتار چهارم: کتب محقق حلی(ره) 17](#_Toc36097816)

[گفتار پنجم: تحلیل و بررسی فتاوای فقها 18](#_Toc36097817)

[بخش چهارم: کلام مفسرین پیرامون آیه جهر و اخفات 21](#_Toc36097818)

[گفتار اول: تفسیر المیزان 21](#_Toc36097819)

[گفتار دوم: تفسیر الفرقان 23](#_Toc36097820)

[گفتارسوم: تفاسیر اهل سنت 24](#_Toc36097821)

[گفتارسوم: تحلیل تفاسیر 31](#_Toc36097822)

[بخش پنجم؛ تحلیل و تبیین (نتیجه گیری) 33](#_Toc36097823)

[گفتار اول: تحلیل حجیت احادیث موجود 33](#_Toc36097824)

[گفتار دوم: بررسی اجمالی رجال روایات جهر و اخفات 33](#_Toc36097825)

[گفتارسوم: شهرت طریقی برای استنباط حکم شارع 34](#_Toc36097826)

[گفتارچهارم: تعارض بین حکم مشهور با آیه اسراء 36](#_Toc36097827)

[گفتار پنجم: شبهه غیر مفهوم بودن آیه 38](#_Toc36097828)

[گفتار ششم: جمع بین آیه اسراء باروایات دال برجواز جهر و اخفات 39](#_Toc36097829)

[منابع 41](#_Toc36097830)

# مقدمه

می دانیم که در علم اصول هر کدام از ادله اصولی موجود از اعتبار خاصی برخوردار است و این ادله اصولی دارای مراتب و رتبه بندی خاصی در بین فقهاست. این اعتبار بخشی در جایی که این ادله هم سو باشند خیلی مورد توجه قرار نمی گیرد امادر جایی که این ادله در تنافی بایکدیگر قرار بگیرند این اعتبار بخشی خود را نشان می دهد و مورد توجه قرار می گیرد و می دانیم که مسئله ی جهر و اخفات یکی از این تعارض هاست که در علم فقه مورد بحث و تحلیل قرار گرفته است، تعارض بین آیه ای از قرآن کریم و ادله هایی که فقها برای حکم به این موضوع اقامه کرده اند. زمانی که فتاوا و ادله ی فقها در مورد این موضوع را مورد توجه قرار می دهیم در

نگاه نخست به این می رسیم که گویا مخالفت تام با قرآن کریم صورت گرفته است.

یادگیری علم اصول برای شناخت و درک زبان دین بسیار مهم است و لیکن بررسی دیدگاه ها و زوایای دید فقها و نحوی برخورد آن ها با آیات و روایات و استفاده از قواعد اصولی نیز بسیار حائز اهمیت است. و ما را از فضای نظری اصول وارد در فضای تئوری و عملی می کند و مانع از کانالیزه شدن ذهن در قواعد اصولی می گردد.

این پژوهش و نمونه هایی مانند این پژوهش برای طلاب علوم دینی و کسانی که می خواهند در فضای علم اصول قدم بردارند و تحصیل کنند بسیار کارآمد و مفید می باشد.

# بخش اول ؛ مفاهیم و کلیات

### گفتار اول؛ بررسی اصطلاحی تعارض

اكنون به بحث تعارض‏ ادله مى‏پردازيم. به طور مختصر مى‏توان گفت كه تعارض‏ نوعى ناسازگارى ميان دو دليل است كه در نهايت يا يكى از دو دليل مقدم مى‏شود يا هر دو كنار گذاشته مى‏شود، وگرنه عمل به دو دليل متعارض بدون رعايت تقدم و تاخر و در سطح واحد امكان ندارد. چون دليل يا محرز است يا غير محرز، پس تعارض‏ ادله به‏ سه صورت واقع مى‏شود:

1. تعارض ميان ادلّه محرزه‏

تعارض ميان دو دليل محرز به معناى تنافى ميان مدلول آن دو است.پس در علاج تعارض بايد سراغ چگونگى دلالت رفت و به آن توجّه كرد. و چون دليل محرز يا شرعى است يا عقلى و دليل شرعى نيز يا لفظى است يا غير لفظى، پس در اين مسئله چند قسم پديدار مى‏شود.

حالت تعارض ميان دو دليل لفظى‏

در جايى كه دو دليل لفظى تعارض كنند، قواعدى مقرر شده است كه بخشى از آنها را در ذيل مورد مطالعه قرار مى‏دهيم.

1. محال است دو حديث از معصوم نقل شود كه هركدام دلالت قطعى بر معنايى برخلاف ديگرى بكند.

مثلا يك روايت دلالت قطعى بر وجوب نماز عيد و ديگرى دلالت قطعى بر حرمت نماز عيد داشته باشد. چون مدلول هر دو قطعى و متنافى است و لازمه صدور اين دو دليل آن است كه قائل شويم معصوم تناقض گفته است و آن محال و باطل است. پس يا صدور يكى از دو دليل محل اشكال است، يعنى اينكه بگوييم اين روايت صحيح نيست و معصوم چنين نگفته است، يا اينكه دلالت قطعى نيست، بلكه ظنى است و قابل حمل برخلاف ظاهر است. پس وجود دو دليل لفظى متعارض كه سند تام و دلالت قطعى داشته باشند، محال است، بلكه يا قطعى السند و يا قطعى الدلاله‏ نيستند. چنانكه دو نص قرآنى امكان تعارض ندارد.

2. گاه يكى از دو دليل متعارض نص است و ديگرى ظاهر است؛ يعنى دلالت آن غير صريح و ظنى است. مثلا معصوم در يك حديث مى‏فرمايد: «يجوز للصائم ان يرتمس فى الماء حال صومه» (يعنى روزه‏دار مى‏تواند در حال روزه ارتماس در آب كند)، و در حديث ديگر مى‏فرمايد: «لا ترتمس فى الماء و انت صائم» (يعنى در حالتى كه روزه‏دار هستى ارتماس در آب نكن.) حديث اول مشتمل بر كلمه «يجوز» است كه دلالت آن بر جواز، صريح و غير قابل حمل بر معناى ديگر است. اما حديث دوم مشتمل بر صيغه نهى است كه ظهور در حرمت دارد و مى‏توان آن را برخلاف ظاهرش و بر معناى كراهت حمل كرد. قرينه بر مجاز همان حديث ديگر است. يعنى وجود نص متعارض خود قرينه بر رفع يد از معناى ظاهر است؛ وگرنه باقى گذاشتن صيغه نهى در معناى ظاهرش- كه حرمت باشد- با حكم به جواز سازگارى ندارد. بالاخره ارتماس يا جايز است يا حرام. اگر جايز باشد، ديگر حرام نيست و چون حديث اول نص در جواز است، پس حكم به جواز را مى‏پذيريم و صيغه نهى را براساس آن تفسير مى‏كنيم.

يا فرض كنيد معصوم در يك حديث فرموده است: «اغتسل للجمعة»، و در حديث ديگر فرموده است: «يجوز ترك غسل الجمعة». حديث دوم نص در عدم وجوب است و قرينه مى‏شود كه صيغه امر را برخلاف ظاهرش حمل بر استحباب كنيم.

بنابراين هر مجتهد در استنباط حكم شرعى از يك قاعده كلى استفاده مى‏كند و آن اين است كه هرگاه دو دليل لفظى داشته باشيم، يكى دليل اباحه و رخصت و ديگرى دليل حرمت يا وجوب، و دلالت دليل اباحه قطعى و دلالت دليل تكليف، ظنى باشد، دليل قطعى مقدم است. يعنى از ظهور دليل ظنى دست برمى‏داريم و در آن تصرف مى‏كنيم تا از اين راه تنافى ميان دو مدلول را برطرف سازيم. در ابتدا دو معناى حقيقى تنافى داشتند، اما اكنون ميان مدلول حقيقى در يك دليل و مدلول مجازى در دليل ديگر تنافى در كار نيست.

3. گاه دو دليل متعارض به گونه‏اى هستند كه موضوع يكى اخص از ديگرى است.

مثلا در يك حديث آمده است كه: «الربا حرام»، و در حديث ديگر آمده است كه: «الربا بين الوالد و ولده مباح». ميان حرمت و اباحه تنافى است، ولى حديث دوم به قسم خاصى از ربا تعلق دارد و در مقابل حديث اول مطلق است. در اين حالت تعارض كلى وجود ندارد، بلكه در خصوص آن افرادى كه موضوع دليل دوم هستند، تعارض و تنافى پيدا مى‏شود. يعنى آن قسم ربا كه ميان پدر و پسر مى‏باشد، به حكم دليل اول حرام و به حكم دليل دوّم مباح است. اما در غير اين قسم از ربا تعارضى نيست؛ چون از موضوع دليل دوم خارج است. حال كه منطقه تعارض معلوم شد، بايد ديد قاعده اصولى در علاج تعارض چيست؟ پس سراغ دلالت دو دليل مى‏رويم و مى‏گوييم دلالت دليل اول ظنى است؛ چون مطلق است و مطلق، ظهور در عموميت دارد و هر ظهورى ظنى است. و ما از ظهور دست برنمى‏داريم، مگر آنكه قرينه برخلاف موجود باشد. به دليل دوم كه توجه كنيم مى‏بينيم اخص از دليل اول است و دلالت آن بر افراد خودش قوى‏تر از دلالت دليل اول است. پس دليل دوم را به عنوان قرينه بر تصرف در دليل اول به حال خود باقى مى‏گذاريم و دليل اول را براساس آن تفسير مى‏كنيم. ملاك تشخيص اينكه كلامى مستقل قرينه براى كلام مستقل ديگرى است‏ يا نه، اين است كه آن كلام دوم را به كلام اول متصل كنيم و اگر در عرف عام به عنوان قرينه مورد ملاحظه قرار گرفت، حكم مى‏كنيم كه در حال انفصال نيز قرينه است. و چنانكه سابقا دانستيم ظهور قرينه بر ظهور ذو القرينه مقدم است؛ چه قرينه متصله باشد يا قرينه منفصله.

نتيجه تحقيق آن است كه مى‏گوييم ربا بر دو قسم است: يك قسم آن جايز است، و اين همان است كه دليل دوم برآن دلالت دارد. و قسم ديگر آنكه- ميان پدر و پسر نباشد- حرام است و اين همان است كه دليل اول برآن دلالت دارد. پس هميشه دليلى كه موضوعش اخص است بر دليل معارض ديگر مقدم است.

دليلى كه موضوعش اعم است، اگر عموميت آن بالوضع و به سبب ادوات عموم باشد، «عام» ناميده مى‏شود و به تقديم خاص بر عام در اصطلاح «تخصيص» گفته مى‏شود. و اگر عموميت آن به سبب قرينه حكمت و به سبب خالى بودن از قيود باشد، «مطلق» خوانده مى‏شود و تقديم دليل ديگر بر مطلق در اصطلاح «تقييد» گفته مى‏شود. و آن دليل اخص را در اينجا «مقيّد» مى‏گويند.

مثال براى تقديم خاص بر عام آن است كه يك دليل مى‏گويد «اكرم الجيران»، و دليل ديگر مى‏گويد «لا تكرم الجار الناصبى». جمع معرّف به «ال»، چنانكه دانستيد، از ادوات عموم است.

تقديم خاص بر عام و مقيد بر مطلق از باب قرينه بودن خاص يا مقيد بر عام يا مطلق است. در مثال سابق قرينه منفصله بود، ولى مى‏توان از قرينه متصله نيز شاهد آورد؛ مانند آنكه مولى بگويد: «الربا فى التعامل مع اى شخص حرام و لا بأس به بين الوالد و ولده». در اينجا نيز براى عام ظهورى در عموميت منعقد نمى‏شود، بلكه ظهور كلام براساس قرينه استقرار مى‏يابد.

بدين ترتيب يك قاعده كلى براى استنباط حكم شرعى به دست مى‏آيد و آن اين است كه در تعارض عام و خاص هميشه خاص مقدم است و در تعارض مطلق و مقيد هميشه مقيد مقدم است. معناى تقديم خاص يا مقيد آن است كه عام در غير افراد خاص و مطلق در غير افراد مقيد حجت است. بله هر دو حجت هستند، ولى يكى حجت قوى‏تر است و در تعارض، حجت قوى‏تر برنده است. يعنى حكمى را كه در دليل خاص بيان شده است، براى همه افراد خاص قرار مى‏دهيم. آنگاه حكمى را كه در دليل عام بيان شده، براى باقيمانده افراد عام مى‏گذاريم. عام قبل از ورود خاص در همه افراد حجت بود؛ اما وقتى دليل خاص پيدا مى‏شود، نسبت به آن‏  
بعض افراد از حجيت مى‏افتد. بدين‏طريق از حجتى به كمك حجت قوى‏تر دست برمى‏داريم.

4. گاه دو دليل را كه در كنار يكديگر مى‏گذاريم مى‏بينيم يكى موضوع ديگرى را تحديد مى‏كند.

مثلا يك دليل مى‏گويد: «يجب الحج على المستطيع»، و ديگرى مى‏گويد «المدين ليس مستطيعا». در دليل دوم اصلا حكم شرعى بيان نشده است، بلكه دليل دوم در مقام بيان اين است كه مستطيع از نظر شارع چه كسى است؟ وقتى مى‏فرمايد بدهكار مستطيع نيست، معنايش آن است كه آنچه در دليل اول آمده، شامل مدين نيست. از طريق دليل دوم موضوع دليل اول را محدود مى‏كنيم و در نهايت حكم نيز به تحديد موضوع محدود مى‏گردد. بر اين اساس ديگر تعارضى وجود ندارد، بلكه فقط در همان مرحله ابتدايى توهم نوعى تعارض پيش مى‏آيد.

مثال ديگر مى‏زنيم: يك دليل مى‏گويد: «يحب اكرام العالم»، دليل ديگر مى‏گويد:«العالم الفاسق ليس بعالم». در آغاز توهّم نوعى تعارض مى‏شود؛ چون موضوع دليل اول عام است و شامل عالم عادل و عالم فاسق مى‏شود و به

حكم ظهورش عالم فاسق‏ واجب الاكرام است. دليل دوم مى‏گويد عالم فاسق اصلا عالم نيست، يعنى واجب الاكرام نيست. ولى با اندكى تأمل احتمال تعارض نفى مى‏شود؛ چون در تفسير اينكه عالم كيست به خود شارع مراجعه مى‏كنيم. در اين‏گونه موارد دليل دوم را كه مفسّر دليل اول است «حاكم» مى‏گويند و دليل اول را كه در سايه دليل دوم معنا مى‏شود، «محكوم» مى‏نامند. پس تعارض بدوى در دو دليل حاكم و محكوم سرانجام به آشتى مى‏رسد؛ يعنى حاكم، حاكم است و محكوم، محكوم.

تا اينجا سه مورد از موارد تعارض ميان دو دليل بيان شد كه در نهايت يكى مقدم بر ديگرى مى‏شد. مورد اول تقديم نص بر ظاهر بود و مورد دوم تقديم خاص و مقيد بر عام و مطلق بود و مورد سوم تقديم حاكم بر محكوم بود. در هر سه مورد از قاعده تقديم قرينه بر ذو القرينه استفاده كرديم و چون اين قانون عرفى و همه‏فهم است، در اصطلاح جمع ميان دو دليل را در موارد فوق «جمع عرفى» مى‏گويند. معناى جمع دو دليل آن است كه كارى كنيم كه به هر دو دليل عمل شود، نه اينكه يكى از اساس ساقط شود. مثلا وقتى خاص بر عام مقدم مى‏شود، هم به خاص عمل كرده‏ايم (به طور كامل) و هم به عام عمل كرده‏ايم (در باقيمانده افراد) و هكذا.

5. اگر دو دليل متعارض به گونه‏اى نبودند كه يكى قرينه بر ديگرى باشد و جمع عرفى آنها امكان‏پذير نباشد، ديگر چاره‏اى نمى‏ماند جز اينكه هر دو دليل را رها كنيم و امر آنها را به خدا واگذاريم. چون فرض آن است كه هيچ نوع تقديم و تأخير در كار نيست و هر دو در يك سطح هستند. بنابراين عمل به دو دليل متعارض كه تعارض آنها مستقر باشد، يعنى علاج نپذيرد، محال است‏. پس ما مى‏مانيم همچون كسى كه اصلا دليل در دست ندارد. (اسلامی، رضا، قواعد كلى استنباط ( ترجمه و شرح دروس في علم الأصول ) ،ج‏1 ، 393/416)

### گفتار دوم: بررسی لغوی جهر

و التحقيق‌ أنّ الأصل الواحد في هذه المادّة: هو الاعتلان و الظهور البيّن العالي في أيّ أمر كان، و أكثر استعمالها في الكلام و المقال.فهي في مقابل الخفوت أي السكون و الخفض الكامل، فالخفوت تفريط في الصوت كما أنّ الجهر إفراط و خروج عن الاعتدال.(مصطفوى، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم؛ ج‌2، ص 129)

علامه مصطفوی در این قسمت به معنای جهر می پردازد و می فرماید جهر و همه مشتقاتش دریک معنا واحد هستند و آن هم آشکاری بالاتر از حد عادی می باشد.

وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا(110/17)

فالجهر جهة إفراط في مقابل الخفات و الخفاء و السرّ، فالجهر بهذا المعنى منهيّ‌.(مصطفوى، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم؛ ج‌2، ص 129)

در این قسمت هم ذکر می فرمایند جهر همان افراط صوت است است که در مقابل معنای اخفات و پنهان کردن صدا قرار دارد.

الجَهْرَةُ: ما ظَهَرَ. و رآه جَهْرَةً: لم يكن بينهما سِترٌ؛ و جَهَرْتُه و اجْتَهَرْته أَي رأَيته بلا حجاب بيني و بينه.و الجَهْرُ: العلانية. حديث عمر: أَنه كان مِجْهَراً‌ أَي صاحبَ جَهْرٍ و رَفْع لصوته. (ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدين، محمد بن مكرم،لسان العرب؛ ج4، ص 149)

مصنف در لسان العرب نیز دقیقا به همان معنای افراط در دیدن یا شنیدن صوت و... اشاره می کند. زیرا او در معنای جهر می نویسد (ماظهر و لم يكن بينهما سِترٌ) یعنی هیچگونه مانعی در دیدن نباشد حتی قسمتی از او غیر مکشوف نباشد. همین مورد افراط فرق بین اظهار الصوت با اجهار الصوت می باشد که علامه مصطفوی نیز بدان اشاره میکنند.  
نکته مهم: در نهایت واضح شد که معنای حقیقی جهر و اخفات فریاد زدن و پچ پچ کردن است و ممکن است مجازا در معنایی بدون افراط در صوت استعمال بشوند.

درنهایت مرحوم مصطفوی تقسیمی زیبا از اجهار، اظهار و اخفات بیان می کند که خالی از لطف ندانستیم بیان کردن آن را و این کلام این است:

فظهر أن الأصل الواحد في هذه المادّة: هو خفض الصوت الى حدّ يقرب من السكون و الاسرار، و هذا المعنى في مقابل الجهر، فانّ الجهر، هو رفع الصوت و الاظهار بحيث يسمع كلّ أحد يقرب منه علنا.(مصطفوى، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم؛ ج‌2، ص 130)

مرحوم می فرماید در لغت عرب حد فاصل میان جهر و اخفات با کلمه ظهر استعمال می شود. بدین صورت که اگر کسی نزدیک متکلم باشد کلام او را می شنود زیرا او قصد مخفی کردن صوت را ندارد برخلاف اخفات، همچنین صوت او حالت رفع و افراط نیز ندارد تا همگان بشنوند.

نکته بسیار مهم: در واقع جهر فقهی همان اظهار درزبان عربی می باشد،زیرا فقها مقصودشان از جهر صرف جوهر داشتن صدا است که این معنا مطابق است دقیقا با اظهار از جهت لغوی. لازم بود این نکته و خلط معنایی تذکر داده شود که در آینده خواننده این پژوهش در تشویش فکری فرو نرود. درواقع جهر فقهی منقول شده است از جهر لغوی به معنای اظهار.

### گفتار سوم: بررسی لغوی اخفات

خفت: أصل واحد و هو اسرار و كتمان. فالخفت اسرار النطق. و تخافت الرجلان- يَتَخافَتُونَ بَيْنَهُمْ.و المخافتة و التخافت: اسرار المنطق، و الخفت مثله. (مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم؛ ج‌3، ص90)

مصنف در التحقیق قائل بدین است که لغت خفت با دیگر مشتقاتش مثل تخافت و مخافته یک معنای واحد دارد آن هم کتمان و پنهان کردن صوت از دیگران است.

نکته مهم دیگر آن است که خفت با حرف جر باء متعدی می شود و در محل نصب بنابر مفعولیت می باشد. مصبا-خفت الصوت خفتا من باب ضرب، و يعدّى بالباء فيقال خفت الرجل بصوته إذا لم يرفعه. يَتَخافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلّا عَشْراً(103/20). فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخافَتُونَ(23/63) أى يخفضون أصواتهم و يخفونها اسرارا بينهم.

نکته مهم دیگر که مصنف بدان اشاره دارد و با ذکر این امثله قرآنی می خواهد آن را شفاف کند این است که اصل کلمه خفت در جایی استعمال می شود( البته در معنای حقیقی نه معنای مجازی) که قصد پنهان کردن صدا از دیگران وجود داشته باشد. لذا برای بیان و تبیین این لغت از مرادف کتمان و اسرار( پنهان کاری) استفاده می کند. همچنین ذکر شواهد قرآنی گویای این مطلب هست. فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخافَتُونَ أى يخفضون أصواتهم و يخفونها اسرارا بينهم.

خفت: صوت خَفِيتٌ، و خَفَتَ خُفُوتاً أي خفض خفوضا. و الرجل تَخَافَتَ بقولته إذا لم يبينها برفع الصوت، و هم يَتَخَافَتُونَ إذا تشاوروا سرا. (فراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين؛ ج‌4، ص239)

همانطور که مشخص هست جناب خلیل نیز در کتاب العین خفت را پنهان کردن صدا با هدف نرسیدن صوت به دیگران بیان می کند. زیرا در تر جمه ( الرجل تَخَافَتَ بقولته و آیه هم يَتَخَافَتُونَ) می فرماید معنای مقصود را آشکار نکردند بلکه به صورت پنهانی تا کسی دیگر نشنود ابراز می کردند.

خفت‌: يقال: صوت خَفيضٌ خَفيتٌ. و المُخافَتةُ: إِخْفاءُ الصَّوْت. في حديث عائشة، قالت: ربما خَفَتَ النبيُّ، صلى اللَّه عليه و سلم، بقراءَته، و ربما جَهَر. (ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدين، محمد بن مكرم، لسان العرب؛ ج‌2، ص30)

مصنف در کتاب لسان العرب معنای خفت را مانند دیگر لغویین همان خفض و پنهان کردن صوت می دانند. همچنین با ذکر مثال :المُخافَتةُ: إِخْفاءُ الصَّوْت اشاره به همان قصد عدم سماع دیگران که در مطالب بالا گفتیم می کند.

نکته حائز اهمیت این است که حدیثی از عایشه نقل می کند در اثبات جهر و اخفات در نماز های یومیه پیامبر، که این خود موید آن است که مسئله جهر و اخفات منحصر در احکام شیعی نیست بلکه شعیه و سنی در این مسئله متفق القول هستند. این امر مسئله تقیه در روایات جهری و اخفاتی را می تواند زنده کند.

# بخش دوم: روایات جهر و اخفات

### گفتار اول: روایات جهر و اخفات در الکافی

وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ‌عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قَالَ الْمُخَافَتَةُ مَا دُونَ سَمْعِكَ وَ الْجَهْرُ أَنْ تَرْفَعَ صَوْتَكَ شَدِيداً. (كلينى، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، الكافي (ط – الإسلامي)، ج3، 315)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَيَّاماً فَكَانَ إِذَا كَانَتْ صَلَاةٌ لَا يُجْهَرُ فِيهَا جَهَرَ بِ‍ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَ كَانَ يَجْهَرُ فِي السُّورَتَيْنِ جَمِيعاً. (كلينى، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، الكافي (ط – الإسلامي)، ج3، 315)

عَلِيٌّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ فِي صَلَاتِهِ قَالَ لَا صَلَاةَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَبْدَأَ بِهَا فِي جَهْرٍ أَوْ إِخْفَاتٍ قُلْتُ أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ إِذَا كَانَ خَائِفاً أَوْ مُسْتَعْجِلًا يَقْرَأُ بِسُورَةٍ أَوْ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ قَالَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ. (كلينى، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، الكافي (ط – الإسلامي)، ج3، 317)

وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قَالَ الْمُخَافَتَةُ مَا دُونَ سَمْعِكَ وَ الْجَهْرُ أَنْ تَرْفَعَ صَوْتَكَ شَدِيداً. (كلينى، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، الكافي (ط – الإسلامي)، ج3، 316)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الصَّلَاةِ خَلْفَ الْإِمَامِ أَقْرَأُ خَلْفَهُ فَقَالَ أَمَّا الصَّلَاةُ الَّتِي لَا يُجْهَرُ فِيهَا بِالْقِرَاءَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ جُعِلَ إِلَيْهِ فَلَا تَقْرَأْ خَلْفَهُ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ الَّتِي يُجْهَرُ فِيهَا فَإِنَّمَا أُمِرَ بِالْجَهْرِ لِيُنْصِتَ مَنْ خَلْفَهُ فَإِنْ سَمِعْتَ فَأَنْصِتْ وَ إِنْ لَمْ تَسْمَعْ فَاقْرَأْ. (كلينى، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، الكافي (ط – الإسلامي)، ج377،3)

وَ عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسى‏، عَنْ سَمَاعَةَ، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها»؟قَالَ: «الْمُخَافَتَةُ مَا دُونَ سَمْعِكَ، وَ الْجَهْرُ أَنْ تَرْفَعَ صَوْتَكَ شَدِيداً». (كلينى، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، الكافي (ط –دارالحدیث)، ج6، 156)

عَلِيٌ‏، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسى‏، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ:سَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ فِي صَلَاتِهِ؟قَالَ: «لَا صَلَاةَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَبْدَأَ بِهَا فِي جَهْرٍ، أَوْ إِخْفَاتٍ‏».

قُلْتُ: أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ، إِذَا كَانَ خَائِفاً أَوْ مُسْتَعْجِلًا يَقْرَأُ بِسُورَةٍ، أَوْ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ؟قَالَ: «فَاتِحَةَ الْكِتَابِ».(كلينى، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، الكافي (ط –دارالحدیث)، ج6، 159-160)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى‏، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيى‏، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ‏: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الصَّلَاةِ خَلْفَ الْإِمَامِ أَقْرَأُ خَلْفَهُ؟

فَقَالَ: «أَمَّا الصَّلَاةُ الَّتِي لَايُجْهَرُ فِيهَا بِالْقِرَاءَةِ، فَإِنَّ ذلِكَ جُعِلَ إِلَيْهِ، فَلَا تَقْرَأْ خَلْفَهُ؛ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ الَّتِي يُجْهَرُ فِيهَا، فَإِنَّمَا أُمِرَ بِالْجَهْرِ لِيُنْصِتَ مَنْ خَلْفَهُ؛ فَإِنْ سَمِعْتَ، فَأَنْصِتْ؛ وَ إِنْ لَمْ تَسْمَعْ، فَاقْرَأْ».(كلينى، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، الكافي (ط –دارالحدیث)، ج6، 366).

### گفتار دوم: روایات جهر و اخفات در التهذیب الاحکام

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ صَفْوَانَ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَيَّاماً كَانَ يَقْرَأُ فِي فَاتِحَةِ الْكِتَابِ- بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ- فَإِذَا كَانَ صَلَاةٌ لَا يُجْهَرُ فِيهَا بِالْقِرَاءَةِ جَهَرَ بِ‍ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ- وَ أَخْفَى مَا سِوَى ذَلِكَ. (طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، ج‌2، ص: 68)

فَأَمَّا مَا رَوَاهُ- الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ فِي صَلَاتِهِ قَالَ لَا صَلَاةَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَقْرَأَ بِهَا فِي جَهْرٍ أَوْ إِخْفَاتٍ. (طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، ج‌2، ص: 146)

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ فِي صَلَاتِهِ قَالَ لَا صَلَاةَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَبْدَأَ بِهَا فِي جَهْرٍ أَوْ إِخْفَاتٍ قُلْتُ أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ إِذَا كَانَ خَائِفاً أَوْ مُسْتَعْجِلًا يَقْرَأُ بِسُورَةٍ أَوْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ قَالَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ. (طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، ج‌2، ص: 147)

سَعْدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ جَهَرَ بِالْقِرَاءَةِ فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْجَهْرُ فِيهِ وَ أَخْفَى فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْإِخْفَاتُ فِيهِ وَ تَرَكَ الْقِرَاءَةَ فِيمَا يَنْبَغِي الْقِرَاءَةُ فِيهِ أَوْ قَرَأَ فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْقِرَاءَةُ فِيهِ فَقَالَ أَيَّ ذَلِكَ فَعَلَ نَاسِياً أَوْ سَاهِياً فَلَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ. (طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، ج‌2، ص: 147)

رَوَى حَرِيزٌ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي رَجُلٍ جَهَرَ فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْإِجْهَارُ فِيهِ أَوْ أَخْفَى فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْإِخْفَاءُ فِيهِ فَقَالَ أَيَّ ذَلِكَ فَعَلَ مُتَعَمِّداً فَقَدْ نَقَضَ صَلَاتَهُ وَ عَلَيْهِ الْإِعَادَةُ وَ إِنْ فَعَلَ ذَلِكَ نَاسِياً أَوْ سَاهِياً أَوْ لَا يَدْرِي فَلَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ وَ قَدْ تَمَّتْ صَلَاتُهُ. (طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، ج‌2، ص: 162)

فَأَمَّا مَا رَوَاهُ- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي مِنَ الْفَرِيضَةِ مَا يُجْهَرُ فِيهِ بِالْقِرَاءَةِ هَلْ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَجْهَرَ قَالَ إِنْ شَاءَ جَهَرَ وَ إِنْ شَاءَ لَمْ يَفْعَلْ. (طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، ج‌2، ص162)

سَعْدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ جَهَرَ بِالْقِرَاءَةِ فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْجَهْرُ فِيهِ وَ أَخْفَى فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْإِخْفَاتُ فِيهِ وَ تَرَكَ الْقِرَاءَةَ فِيمَا يَنْبَغِي الْقِرَاءَةُ فِيهِ أَوْ قَرَأَ فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْقِرَاءَةُ فِيهِ فَقَالَ أَيَّ ذَلِكَ فَعَلَ نَاسِياً أَوْ سَاهِياً فَلَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ. (طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، ج‌2، ص: 147)

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قَالَ الْمُخَافَتَةُ مَا دُونَ سَمْعِكَ وَ الْجَهْرُ أَنْ تَرْفَعَ صَوْتَكَ شَدِيداً. (طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، ج‌2، ص: 290)

الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَيَّاماً فَكَانَ يَقْنُتُ فِي كُلِّ صَلَاةٍ يُجْهَرُ فِيهَا أَوْ لَا يُجْهَرُ فِيهَا. (طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، ج‌2، ص: 89)

فَأَمَّا مَا رَوَاهُ- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي مِنَ الْفَرِيضَةِ مَا يُجْهَرُ فِيهِ بِالْقِرَاءَةِ هَلْ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَجْهَرَ قَالَ إِنْ شَاءَ جَهَرَ وَ إِنْ شَاءَ لَمْ يَفْعَلْ. (طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، ج‌2، ص: 162)

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الصَّلَاةِ خَلْفَ الْإِمَامِ أَقْرَأُ خَلْفَهُ فَقَالَ أَمَّا الصَّلَاةُ الَّتِي لَا يُجْهَرُ فِيهَا بِالْقِرَاءَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ جُعِلَ إِلَيْهِ فَلَا تَقْرَأْ خَلْفَهُ وَ أَمَّا الَّتِي يُجْهَرُ فِيهَا فَإِنَّمَا أَمَرْنَا بِالْجَهْرِ لِيُنْصِتَ مَنْ خَلْفَهُ فَإِنْ سَمِعْتَ فَأَنْصِتْ وَ إِنْ لَمْ تَسْمَعْ فَاقْرَأْ. (طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، ج‌3،

ص32)

### گفتار سوم: روایات جهر و اخفات در الإستبصار فيما اختلف من الأخبار

أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ- بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ فِي صَلَاتِهِ قَالَ لَا صَلَاةَ لَهُ إِلَّا بِقِرَاءَتِهَا فِي جَهْرٍ أَوْ إِخْفَاتٍ قُلْتُ أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ إِذَا كَانَ خَائِفاً أَوْ مُسْتَعْجِلًا يَقْرَأُ سُورَةً أَوْ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ قَالَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ. (طوسی، محمد بن الحسن، الإستبصار فيما اختلف من الأخبار ؛ ج‏1 ؛ ص310)

أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ‏ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ صَفْوَانَ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَيَّاماً فَكَانَ يَقْرَأُ فِي فَاتِحَةِ الْكِتَابِ بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ- فَإِذَا كَانَتْ صَلَاةٌ لَا يَجْهَرُ فِيهَا بِالْقِرَاءَةِ جَهَرَ بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ- وَ أَخْفَى مَا سِوَى ذَلِكَ. (طوسی، محمد بن الحسن، الإستبصار فيما اختلف من الأخبار ؛ ج‏1 ؛ ص310)

رَوَى حَرِيزٌ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع‏ فِي رَجُلٍ جَهَرَ فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْإِجْهَارُ فِيهِ أَوْ أَخْفَى فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْإِخْفَاءُ فِيهِ فَقَالَ أَيَّ ذَلِكَ فَعَلَ مُتَعَمِّداً فَقَدْ نَقَضَ‏ صَلَاتَهُ وَ عَلَيْهِ الْإِعَادَةُ وَ إِنْ فَعَلَ ذَلِكَ نَاسِياً أَوْ سَاهِياً أَوْ لَا يَدْرِي فَلَا شَيْ‏ءَ عَلَيْهِ وَ قَدْ تَمَّتْ صَلَاتُهُ. (طوسی، محمد بن الحسن، الإستبصار فيما اختلف من الأخبار ؛ ج‏1 ؛ ص313)

فَأَمَّا مَا رَوَاهُ‏ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي الْفَرِيضَةَ مَا يُجْهَرُ فِيهِ بِالْقِرَاءَةِ هَلْ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَجْهَرَ قَالَ إِنْ شَاءَ جَهَرَ وَ إِنْ شَاءَ لَمْ يَفْعَلْ. (طوسی، محمد بن الحسن، الإستبصار فيما اختلف من الأخبار ؛ ج‏1 ؛ ص313)

فَأَمَّا مَا رَوَاهُ‏ الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ- بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ فِي صَلَاتِهِ قَالَ لَا صَلَاةَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَقْرَأَ بِهَا فِي جَهْرٍ أَوْ إِخْفَات‏. (طوسی، محمد بن الحسن، الإستبصار فيما اختلف من الأخبار ؛ ج‏1 ؛ ص354)

مَا رَوَاهُ‏ الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَقُومُ فِي الصَّلَاةِ فَيَنْسَى فَاتِحَةَ الْكِتَابِ قَالَ فَلْيَقُلْ أَسْتَعِيذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ثُمَّ لْيَقْرَأْهَا مَا دَامَ لَمْ يَرْكَعْ فَإِنَّهُ لَا صَلَاةَ لَهُ حَتَّى يَقْرَأَ بِهَا فِي جَهْرٍ أَوْ إِخْفَاتٍ وَ إِنَّهُ إِذَا رَكَعَ أَجْزَأَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. (طوسی، محمد بن الحسن، الإستبصار فيما اختلف من الأخبار ؛ ج‏1 ؛ ص354)

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الصَّلَاةِ خَلْفَ الْإِمَامِ أَقْرَأُ خَلْفَهُ قَالَ أَمَّا الَّتِي لَا يُجْهَرُ فِيهَا بِالْقِرَاءَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ جُعِلَ إِلَيْهِ فَلَا تَقْرَأْ خَلْفَهُ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ الَّتِي يُجْهَرُ فِيهَا فَإِنَّمَا أُمِرَ بِالْجَهْرِ لِيُنْصِتَ مَنْ خَلْفَهُ فَإِنْ سَمِعْتَ فَأَنْصِتْ وَ إِنْ لَمْ تَسْمَعْ فَاقْرَأْ. (طوسی، محمد بن الحسن، الإستبصار فيما اختلف من الأخبار ؛ ج‏1 ؛ ص327)

### گفتار چهارم: روایات جهر و اخفات در من لا يحضره الفقيه

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ- فِي جَمِيعِ الصَّلَوَاتِ وَ اجْهَرْ بِجَمِيعِ الْقِرَاءَةِ فِي الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَ الْغَدَاةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُجْهِدَ نَفْسَكَ أَوْ تَرْفَعَ صَوْتَكَ شَدِيداً وَ لْيَكُنْ ذَلِكَ وَسَطاً لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا وَ لَا تَجْهَرْ بِالْقِرَاءَةِ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ فَإِنَّ مَنْ جَهَرَ بِالْقِرَاءَةِ فِيهِمَا أَوْ أَخْفَى بِالْقِرَاءَةِ فِي الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ وَ الْغَدَاةِ مُتَعَمِّداً فَعَلَيْهِ إِعَادَةُ صَلَاتِهِ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ نَاسِياً فَلَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ إِلَّا يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ فَإِنَّهُ يَجْهَرُ فِيهَا وَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُخْرَاوَيْنِ بِالتَّسْبِيحِ. (قمّى، صدوق، محمّد بن على بن بابويه، من لا يحضره الفقيه، ج‌1، ص،308)

وَ رَوَى حَرِيزٌ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي رَجُلٍ جَهَرَ فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْجَهْرُ فِيهِ أَوْ أَخْفَى فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْإِخْفَاءُ فِيهِ فَقَالَ أَيَّ ذَلِكَ فَعَلَ مُتَعَمِّداً فَقَدْ نَقَضَ صَلَاتَهُ وَ عَلَيْهِ الْإِعَادَةُ وَ إِنْ فَعَلَ ذَلِكَ نَاسِياً أَوْ سَاهِياً أَوْ لَا يَدْرِي فَلَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ وَ قَدْ تَمَّتْ صَلَاتُهُ فَقَالَ قُلْتُ لَهُ رَجُلٌ نَسِيَ الْقِرَاءَةَ فِي الْأَوَّلَتَيْنِ فَذَكَرَهَا فِي الْأَخِيرَتَيْنِ فَقَالَ يَقْضِي الْقِرَاءَةَ وَ التَّكْبِيرَ وَ التَّسْبِيحَ الَّذِي فَاتَهُ فِي الْأَوَّلَتَيْنِ فِي الْأَخِيرَتَيْنِ وَ لَا شَيْ‌ءَ عَلَيْهِ. (قمّى، صدوق، محمّد بن على بن بابويه، من لا يحضره الفقيه، ج‌1، ص،344)

وَ سَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ عِمْرَان أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لِأَيِّ عِلَّةٍ يُجْهَرُ فِي صَلَاةِ الْجُمُعَةِ وَ صَلَاةِ الْمَغْرِبِ وَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ وَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ وَ سَائِرُ الصَّلَوَاتِ الظُّهْرُ وَ الْعَصْرُ لَا يُجْهَرُ فِيهِمَا وَ لِأَيِّ عِلَّةٍ صَارَ التَّسْبِيحُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ أَفْضَلَ مِنَ الْقِرَاءَةِ قَالَ لِأَنَّ النَّبِيَّ ص لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ كَانَ أَوَّلَ صَلَاةٍ فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ الظُّهْرُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَأَضَافَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ الْمَلَائِكَةَ تُصَلِّي خَلْفَهُ وَ أَمَرَ نَبِيَّهُ ع أَنْ يَجْهَرَ بِالْقِرَاءَةِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَضْلَهُ ثُمَّ فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْعَصْرَ وَ لَمْ يُضِفْ إِلَيْهِ أَحَداً مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ أَمَرَهُ أَنْ يُخْفِيَ الْقِرَاءَةَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ وَرَاءَهُ أَحَدٌ ثُمَّ فَرَضَ عَلَيْهِ الْمَغْرِبَ وَ أَضَافَ إِلَيْهِ الْمَلَائِكَةَ وَ أَمَرَهُ بِالْإِجْهَارِ وَ كَذَلِكَ الْعِشَاءُ الْآخِرَةُ فَلَمَّا كَانَ قُرْبَ الْفَجْرِ نَزَلَ فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ الْفَجْرَ وَ أَمَرَهُ بِالْإِجْهَارِ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ فَضْلَهُ كَمَا بَيَّنَ لِلْمَلَائِكَةِ فَلِهَذِهِ الْعِلَّةِ يُجْهَرُ فِيهَا وَ صَارَ التَّسْبِيحُ أَفْضَلَ مِنَ الْقِرَاءَةِ فِي الْأَخِيرَتَيْنِ لِأَنَّ النَّبِيَّ ص لَمَّا كَانَ فِي الْأَخِيرَتَيْنِ ذَكَرَ مَا رَأَى مِنْ عَظَمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَدَهِشَ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ فَلِذَلِكَ صَارَ التَّسْبِيحُ أَفْضَلَ مِنَ الْقِرَاءَةِ. (قمّى، صدوق، محمّد بن على بن بابويه، من لا يحضره الفقيه، ج‌1، ص،308)

# بخش سوم؛ فتاوا همراه ادله تفصیلی قدما و اصحاب در رابطه با جهر و اخفات

### گفتار اول:کتب شیخ طوسی(ره)

حكم الجهر في الإخفاتية و عكسه

من جهر في صلاة الإخفات أو خافت في صلاة الجهر متعمدا بطلت صلاته و خالف جميع الفقهاء في ذلك.

دليلنا: إجماع الفرقة، و طريقة الاحتياط.

و روى حريز عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام في رجل جهر فيما لا ينبغي الإجهار فيه أو أخفى فيما لا ينبغي الإخفاء فيه، فقال ان فعل ذلك متعمدا فقد نقض صلاته، و عليه الإعادة و إن فعل ذلك ناسيا أو ساهيا، أو لا يدري فلا شيء عليه، و قد تمت صلاته. (طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن الخلاف؛ ج1، ص: 371)

فصل: في ذكر القراءة و أحكامها

القراءة فرض في الصلاة فمن صلى بغير قراءة بطلت صلوته إذا كان متعمدا و إن تركه ناسيا و لم يفته محل القراءة و هو أن لا يكون ركع قرأ، فإن فاته ذلك و ذكر بعد الركوع مضى في صلوته، و لا شي‌ء عليه، و في أصحابنا من قال: يستأنف الصلاة. فجعل القراءة ركنا و الأول أظهر، و في الروايات بسم الله الرحمن الرحيم آية من الحمد و من كل سورة من سور القرآن، و بعض آية من سورة النمل بلا خلاف، و يجب الجهر بها فيما يجب الجهر فيه بالقراءة من الصلوات، و يستحب الجهر بها فيما لا يجهر بها. فإن نسي بسم الله الرحمن الرحيم حتى قرأ بعد الحمد استأنف من أولها لأنه لا صلاة إلا بقراءتها على الكمال، و يجب أن يرتبها على أول الحمد، و كذلك آيات الحمد يجب ترتيب بعضها على بعض فمن قدم شيئا منها على شي‌ء فلا صلاة له فإن قرأ في خلالها آية أو آيتين من غيرها ساهيا أتم قراءتها من حيث انتهى إليه حتى يرتبها فإن وقف في خلالها ساعة، ثم ذكر مضى على قرائته و إن قرأ متعمدا في خلالها من غيرها وجب عليه أن يستأنفها من أولها، و إن نوى أن يقطعها و لم يقطعها بل قرأها كانت صلوته ماضية، و إن نوى قطعها و لم يقرأ بطلت صلوته و استأنفها فإن قدم السورة على الحمد قرأ الحمد، و أعاد السورة.

و يستحب أن يقرأ غداة يوم الاثنين و الخميس سورة هل أتى، و ليلة الجمعة في المغرب و العشاء الآخرة الجمعة و سورة الأعلى، و غداة يوم الجمعة الجمعة و قل هو الله أحد، و روى المنافقين، و في الظهر و العصر الجمعة و المنافقين، و في النوافل يقرء من أى موضع شاء ما شاء، و يجوز قراءة العزائم فيها فإن قرأها و بلغ موضع السجود سجد فإذا رفع رأسه من السجود قام بالتكبير فتمم ما بقى من السورة إن شاء، و إن كانت السجدة آخر السورة و لم يرد أن يقرأ سورة أخرى قرأ الحمد. ثم يركع عن قراءة، و ينبغي أن يقرأ في نوافل النهار السور القصار، و الاقتصار على سورة الإخلاص أفضل، و يستحب أن يقرأ قل يا أيها الكافرون في سبعة مواضع: أول ركعة من ركعتي الزوال، و أول ركعة من نوافل المغرب، و أول ركعة من صلاة الليل، و أول ركعة من ركعتي الإحرام و ركعتي الفجر و ركعتي الغداة إذا أصبح بها، و في ركعتي الطواف و قد روى أنه يقرأ في هذه المواضع في الأولى قل هو الله أحد، و في الثانية قل يا أيها الكافرون و يستحب أن يقرأ في الركعتين الأولتين من صلاة الليل ثلاثين مرة قل هو الله أحد في كل ركعة، و في باقي الصلاة السور الطوال مثل الأنعام و الكهف و الأنبياء و الحواميم إذا كان عليه وقت فإن قرب من الفجر خفف صلوته، و ينبغي أن يجهر بالقراءة في صلاة المغرب و العشاء الآخرة و الغداة فإن خافت فيها متعمدا أعاد الصلاة، و يخافت في الظهر و العصر فإن جهر فيهما متعمدا وجب عليه الإعادة و إن كان ناسيا لم يجب عليه شي‌ء و إذا جهر فلا يرفع صوته عاليا بل يجهر متوسطا و لا‌يخافت دون إسماع نفسه على ما بيناه، و يستحب الجهر بالقراءة في نوافل الليل، و إن جهر في نوافل النهار كان جائزا غير أن الإخفات فيها أفضل، و ليس على النساء جهر بالقراءة في شي‌ء من الصلاة، و على الإمام أن يسمع من خلفه القراءة ما لم يبلغ صوته حد العلو فإن احتاج إلى ذلك لم يلزمه بل يقرأ قراءة وسطا، و يستحب للإمام أن يسمع من خلفه الشهادتين، و ليس على المأموم ذلك، و يكره أن يكون على فمه لثام عند القراءة إذا منع من سماع القراءة فإن لم يمنع من السماع لم يكن به بأس، و إذا غلط الإمام في القراءة رد عليه من خلفه، و إذا أراد المصلى أن يتقدم بين يديه خطوة أو أكثر أمسك عن القراءة، و تقدم فإذا استقر به المكان عاد إلى القراءة و يجوز أن يقرأ في الصلاة من المصحف إذا لم يحسن ظاهرا، و إذا مر المصلي بآية رحمة ينبغي أن يسئل الله تعالى فيها، و إذا مر بآية عذاب جاز أن يستعيذ منها.(طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن،المبسوط في فقه الإمامية؛ ج‌1، ص: 105-106-107-108)

### گفتار دوم: کتب علامه حلی(ره)

و يستحب في الفرائض الخمس اليومية، و يتأكد الاستحباب فيما يجهر فيه بالقراءة، و آكده الغداة، و المغرب؛ لأنّ في الجهر دلالة على طلب الإعلام فيها؛ و التنبيه بالأذان زيادة في المطلوب شرعا، و شدّة تأكيده في الصبح و المغرب لعدم التقصير فيهما فلا يقصر مندوباتهما، و ليكون افتتاح النهار و الليل بذكر اللّه تعالى. (حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)؛ ج‌3، ص: 57)

يجب الجهر بالقراءة خاصة دون غيرها من الأذكار في صلاة الصبح و أولتي المغرب، و أولتي العشاء، و الإخفات في الظهرين، و ثالثة المغرب، و آخرتي العشاء عند أكثر علمائنا و به قال ابن أبي ليلى لأنّ النبي صلّى اللّه عليه و آله كان يفعل ذلك و قال: (صلّوا كما رأيتموني أصلّي). و لقول الباقر عليه السلام في رجل جهر فيما لا ينبغي الجهر فيه أو‌ أخفى فيما لا ينبغي الإخفات فيه فقال: «إن فعل ذلك متعمدا فقد نقض صلاته و عليه الإعادة، و إن فعل ذلك ناسيا، أو ساهيا و لا يدري فلا شي‌ء عليه و قد تمت صلاته».

و قال المرتضى، و باقي الجمهور كافة: بالاستحباب عملا بالأصل. و هو غلط للإجماع على مداومة النبيّ صلّى اللّه عليه و آله، و جميع الصحابة، و الأئمة عليهم السلام فلو كان مسنونا لأخلّوا به في بعض الأحيان. (حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى،تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)؛ ج‌3، ص: 151)

يجب الجهر بالبسملة في مواضع الجهر و يستحب في مواضع الإخفات في أول الحمد و أول السورة عند علمائنا، لأنّها آية من السورة تتبعها في وجوب الجهر، و أما استحبابه مع الإخفات فلأن أم سلمة قالت: إن النبي صلّى اللّه عليه و آله صلّى فقرأ بسم اللّه الرحمن الرحيم، و هو إخبار عن السماع و لا نعني بالجهر إلّا سماع الغير.

و من طريق الخاصة قول صفوان: صلّيت خلف الصادق عليه السلام أيّاما و كان يقرأ في فاتحة الكتاب بسم اللّه الرحمن الرحيم، فإذا كانت صلاة لا يجهر فيها بالقراءة جهر ببسم اللّه الرحمن الرحيم، و أخفى ما سوى ذلك.

و قال الشافعي: يستحب الجهر بها قبل الحمد، و السورة في‌الجهرية، و الإخفاتية- و به قال عمر، و ابن الزبير، و ابن عباس، و ابن عمر، و أبو هريرة، و هو مذهب عطاء، و طاوس، و سعيد بن جبير، و مجاهد و هو موافق لقولنا في الإخفاتية، و قد بيّنا وجوب الجهر في الجهرية.

و قال الثوري، و الأوزاعي، و أبو حنيفة، و أحمد، و أبو عبيد: لا يجهر بها بحال. و نقله الجمهور عن علي عليه السلام، و ابن مسعود، و عمار لأنّ أنسا قال: صليت خلف النبيّ صلّى اللّه عليه و آله فلم أسمعه يجهر بها. و لا حجة فيه لصغره أو بعده. و قال النخعي: جهر الإمام بها بدعة. و قال مالك: المستحب أن لا يقرأها. و قال ابن أبي ليلى، و الحكم، و إسحاق: إن جهرت فحسن و إن أخفيت فحسن.

أ- أقلّ الجهر أن يسمع غيره القريب تحقيقا، أو تقديرا،

و حدّ‌ الإخفات أن يسمع نفسه أو بحيث يسمع لو كان سميعا بإجماع العلماء، و لأنّ ما لا يسمع لا يعد كلاما و لا قراءة؛ لقول الباقر عليه السلام: «لا يكتب من القراءة و الدعاء إلا ما أسمع نفسه».

ج- قال ابن إدريس: ما لا يتعين فيه بالقراءة لا يجهر فيه بالبسملة

لو قرأ. و هو تخصيص لعموم الروايات، و تنصيص علمائنا.

د- كل صلاة تختص بالنهار و لا نظير لها ليلا فالسنّة فيها الجهر

كالصبح، و كل صلاة تختص بالليل و لا نظير لها نهارا فالسنة فيها الجهر كالمغرب، و كل صلاة تفعل نهارا و لها نظير بالليل فما تفعل نهارا فالسنّة فيه الإخفات كالظهرين، و ما تفعل ليلا فالسنّة الجهر كالعشاء، فصلاة الجمعة، و العيد سنتهما الجهر؛ لأنهما يفعلان نهارا و لا نظير لهما ليلا، و أصله قوله عليه السلام: (صلاة النهار عجماء). (حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى،تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)، ج‌3، ص: 151-152-153)

مسألة: المشهور بين علمائنا في وجوب الجهر في الصبح و أوّلتي المغرب و أوّلتي العشاء و الإخفات في الباقي، فإن عكس عامدا عالما وجب عليه إعادة الصلاة.

و قال ابن الجنيد: يجوز العكس، و يستحب أن لا يفعل، و هو قول السيد‌المرتضى في المصباح.

لنا: ما رواه زرارة في الصحيح، عن الباقر- عليه السلام- في رجل جهر فيما لا ينبغي الإجهار فيه، و أخفى فيما لا ينبغي الإخفات فيه، فقال: أيّ ذلك فعل متعمّدا فقد نقض صلاته و عليه الإعادة، و ان فعل ذلك ناسيا أو ساهيا أو لا يدري فلا شي‌ء عليه و قد تمّت صلاته. و لأنّ الاحتياط يقتضي وجوب الإتيان به، إذ المصلّي جاهرا فيما يجهر فيه يخرج عن عهدة التكليف بيقين، و لا يقين بالخروج مع عدمه.

احتج ابن الجنيد بالأصل، و بما رواه علي بن جعفر في الصحيح، عن أخيه موسى- عليه السلام- قال: سألته عن الرجل يصلي من الفريضة ما يجهر فيه بالقراءة هل عليه ألّا يجهر؟ قال: إن شاء جهر، و ان شاء لم يفعل.

و الجواب عن الأوّل: أنّ الأصل مع الدليل الذي ذكرناه متروك. و عن الثاني أنّه محمول على الجهر العالي.

قال الشيخ: هذا الخبر موافق للعامّة و لسنا نعمل به، و انّما العمل على الحديث السابق. (حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى،مختلف الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج‌2، ص: 153-154)

في الجهر و الإخفات فيه مقامان:

المقام الأول (الماهية)

و هما كيفيتان متضادتان واجبتان في الصلاة على الأصح، لأن النبي صلى اللّه عليه و آله كان يفعلهما، و قال «صلوا كما رأيتموني أصلي».

و قال الباقر عليه السلام في رجل جهر فيما لا ينبغي الجهر فيه، أو أخفى فيما لا ينبغي الإخفاء فيه، فقال: إن فعل متعمدا فقد نقض صلاته و عليه الإعادة، و إن فعل ذلك ناسيا أو ساهيا أو لا يدري فلا شي‌ء عليه و قد تمت صلاته.

و لأن الواقعة بيانا لا بد و أن تكون على إحدى الهيئتين و أيهما كانت وجبت، لكن العكس ليست بواجب و لا مستحب إجماعا، بل مكروه أو محرم، فتعين الآخر، فيجب اتباعه فيه.

و الواجب في الجهر أن يسمع نفسه تحقيقا أو تقديرا، فلو همهم بالقراءة من غير أن يسمع نفسه لو كان سميعا خاليا عن العارض. أو تخيل الحروف من غير نطق، بطلت صلاته. لأنه لا يسمى حينئذ قارئا.

و لو أخل بالجهر أو الإخفات في موضعه عامدا عالما، أعاد الصلاة، لأنه لم يأت بالمأمور به على وجهه، فيبقى في العهدة. و إن كان ناسيا أو جاهلا، فلا شي‌ء عليه و صحت صلاته، لرواية الباقر عليه السلام «3».

المقام الثاني (في محلهما)

إنما يجبان في القراءة في الصلاة خاصة دون غيرها من الأذكار. فالجهر‌يجب في صلاة الصبح، و أولتي المغرب، و أولتي العشاء. و الإخفات يجب في الظهرين، و ثالثة المغرب، و الأخيرتين من العشاء، اتباعا لفعله عليه السلام.

و التسمية تابعة للقراءة في وجوب الجهر لا الإخفات، بل يستحب الجهر بها في مواضع الإخفات، في أول الحمد و أول السورة، لأنها بعض السورة فيتبعها في وجوب الجهر. و أما استحبابه في الإخفات فلأن أم سلمة قالت: إن النبي صلى اللّه عليه و آله صلى فقرأ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ و هو إخبار عن السماع، و لا معنى للجهر إلا إسماع الغير.

قال صفوان: صليت خلف الصادق عليه السلام أياما و كان يقرأ في فاتحة الكتاب بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فإذا كانت صلاة لا يجهر فيها بالقراءة جهر ب‍ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ و أخفى ما سوى ذلك.

و إنما يجب الجهر على الذكر، فلا يجب على الأنثى و إن خلت بنفسها إجماعا، لأن صوتها عورة، و لا تخافت دون إسماع نفسها. و ما لا يتعين فيه القراءة، لا يسقط استحباب الجهر بالبسملة فيه على الأقوى.

و اعلم: أن كل صلاة لا تختص بالنهار و لا نظير لها ليلا، فالسنة فيه الجهر كالصبح. و كل صلاة تختص بالليل و لا نظير لها نهارا فالسنة فيه الجهر كالمغرب. و كل صلاة تفعل نهارا و لها نظير بالليل فما يفعل نهارا فالسنة فيه الإخفات كالظهرين، و ما يفعل ليلا فالسنة الجهر كالعشاء. (حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، نهاية الإحكام في معرفة الأحكام؛ ج‌1، ص: 470-471-472)

### گفتار سوم: کتب شیخ مفید(ره)

و من السنة أن يجهر المصلي بالقرآن في صلاة الغداة و الركعتين‌ الأولتين من صلاة المغرب و الركعتين الأوليين من صلاة العشاء الآخرة و نوافل الليل كلها و يخافت بالقرآن في صلاة الظهر و العصر و لكن لا يخافت بما لا يسمعه أذنيه من القرآن. و من تعمد الإخفات فيما يجب فيه الإجهار أو الإجهار فيما يجب فيه الإخفات أعاد. (بغدادى، مفيد، محمّد بن محمد بن نعمان عكبرى المقنعة (للشيخ المفيد)؛ ص: -141-142-140)

### گفتار چهارم: کتب محقق حلی(ره)

و يجب الجهر بالحمد و السورة في الصبح و في أولتي المغرب و العشاء و الإخفات في الظهرين و ثالثة المغرب و الأخيرين من العشاء. و أقل الجهر أن يسمعه القريب الصحيح السمع إذا استمع و الإخفات أن يسمع نفسه إن كان يسمع و ليس على النساء جهر.

و المسنون في هذا القسم الجهر بالبسملة في موضع الإخفات في أول الحمد و أول السورة و ترتيل القراءة و الوقف على مواضعه و قراءة سورة بعد الحمد في النوافل و أن يقرأ في الظهرين و المغرب بالسور القصار كالقدر و الجحد و في العشاء بالأعلى و الطارق و ما شاكلهما و في الصبح بالمدثر و المزمل و ما ماثلهما و في غداة الاثنين و الخميس ب‍ هل أتى و في المغرب و العشاء ليلة الجمعة بالجمعة و الأعلى و في صبحها بها و بقل هو الله أحد و في الظهرين بها و بالمنافقين و منهم من يرى وجوب السورتين في الظهرين و ليس‌ بمعتمد و في نوافل النهار بالسور القصار و يسر بها و في الليل بالطوال و يجهر بها و مع ضيق الوقت يخفف و أن يقرأ قل يا أيها الكافرون في المواضع السبعة و لو بدأ فيها بسورة التوحيد جاز و يقرأ في أولتي صلاة الليل قل هو الله أحد ثلاثين مرة و في البواقي بطوال السور و يسمع الإمام من خلفه القراءة ما لم يبلغ العلو و كذا الشهادتين استحبابا و إذا مر المصلي بآية رحمة سألها و آية نقمة استعاذ منها. إن خافت في موضع الجهر أو عكس جاهلا أو ناسيا لم يعد. (حلّى، محقق، نجم الدين، جعفر بن حسن،شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج‌1، ص: 72‌-73)

### گفتار پنجم: تحلیل و بررسی فتاوای فقها

درمیان قدما بعضی قائل به و جوب جهر و اخفات و بعضی هم که برخلاف تصور عمومی جمهور و قاطبه فقهای آن زمان است ، به اعتراف علامه حلی(ره)،جهر و اخفات را واجب نمی داند و بدین مطلب در کتاب التذکره الفقها اشاره میفرماید(قال المرتضى، و باقي الجمهور كافة: بالاستحباب عملا بالأصل).

حال درمیان فقهایی که جهر و اخفات را واجب میدانند بعضی مانند شیخ مفید در المقنعه فقط به ذکر وجوب جهر و اخفات پرداخته اند وبعضی مانند علامه حلی به ذکر دلیل نیز پرداخته اند. در ادامه ابتدا قدمایی که قائل به وجوب جهر و اخفات هستند همراه بیانشان ذکر میکنیم وبعد به ادله فقها میپردازیم.

و لا يخافت بالقرآن في صلاة الليل من الفرائض و النوافل و كذلك يجهر بالقرآن في صلاة الغداة و يخافت به في الظهر و العصر و لا يخفض صوته‌ فيما يخافت به دون سماع أذنيه القرآن. (شیخ مفید،المقنعه، ص123)

دراینجا شیخ مفید رحمه الله آیه قرآن را همراه حکم فقهی جمع کرده است بدین صورت که قائل شده اند: آیه درمقام نهی از اخفاتی است که خود فرد هم نشنود، و جهری که بمثابه فریاد زدن باشد، لذا تعارضی با حکم فقهی ندارد زیرا اخفات فقهی بدون صدا بودن قرائت است درحالی که نماز گزار صدای خودرا میشنود و جهر فقهی صرفا صدادار بودن قرائت است نه فریاد زدن .البته شیخ جلیل القدر در این کتاب ادله احکام را ذکر نفرموده و صرفا به ذکر احکام فقهی میپردازد.

اشکال : اولا همانطور که در قسمت لغوی بیان شد معنای حقیقی لفظ اخفات پچ پچ کردن است طوری که ممکن است کسی که در کنار فرد ایستاده نیز بشنود(مراجعه به بحث لغوی اخفات). درواقع اخفات فقهی دقیقا همان اخفات لغوی است.

ثانیا: درمباحث علم اصول، اصالت را به معنای حقیقی کلمات دادیم لذا در مباحث این علم بیان شد اصاله الحقیقه مگر آنکه قرینه قطعیه ای باشد که ما از معنای حقیقی عدول کنیم.در این آیه اخفات همان معنای عدم اظهار هست و شامل اخفات فقهی میشود که صریحا توسط آیه نهی شده است.

و يجب الجهر بالحمد و السورة في الصبح و في أولتي المغرب و العشاء و الإخفات في الظهرين و ثالثة المغرب و الأخيرين من العشاء. و أقل الجهر أن يسمعه القريب الصحيح السمع إذا استمع و الإخفات أن يسمع نفسه إن كان يسمع و ليس على النساء جهر. (محقق حلی، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و احرام ج1 ص72)

محقق نیز در این کتاب فقط به ذکر حکم شرعی میپردازد وما دلیل این حکم را نیافتیم.

يجب الجهر بالقراءة خاصة دون غيرها من الأذكار في صلاة الصبح و أولتي المغرب، و أولتي العشاء، و الإخفات في الظهرين، و ثالثة المغرب، و آخرتي العشاء عند أكثر علمائنا و به قال ابن أبي ليلى لأنّ النبي صلّى اللّه عليه و آله كان يفعل ذلك و قال: (صلّوا كما رأيتموني أصلّي).

و لقول الباقر عليه السلام في رجل جهر فيما لا ينبغي الجهر فيه أو‌أخفى فيما لا ينبغي الإخفات فيه فقال: «إن فعل ذلك متعمدا فقد نقض صلاته و عليه الإعادة، و إن فعل ذلك ناسيا، أو ساهيا و لا يدري فلا شي‌ء عليه و قد تمت صلاته»(علامه حلی، تذکره الفقها ج3 ص57)

در این کتاب علامه حلی(ره) علاوه بر حکم فقهی به ذکر ادله فقهی این حکم نیز میپردازد و دودلیل ذکر میفرماید: 1-مشهور فقها این حکم را قبول کرده اند 2- روایت منتسب به امام باقر

در این روایت از امام باقر(ع) در رابطه با حکم نماز کسی که جهری میخواند در آنجایی که نباید جهری بخواند و اخفاتی میخواند در آنجایی که نباید اخفاتی بخواند سوال میکند وامام(ع) جواب میدهندکه: اگر تعمد دراین کار داشته باشد نمازش باطل و مجددا باید اعاده کند اما اگر سهوی باشد یااصلا حکم رانداند ایرادی ندارد و نمازش کامل است.

اشکال به ادله علامه: 1-شهرت درمیان متاخرین از اصولیین برای اثبات حکم فقهی به تنهایی حجت نمیباشد ، حتی بزرگانی مثل مرحوم خویی و مرحوم مظفر بالاتر از شهرت اجماع را هم در اثبات حکم فقهی حجت نمیدانند چه برسد به شهرت.ثانیا اگر شهرت مخالف ظاهر قرآن نیز باشد به طور قطع هیچگونه حجیتی ندارد.

2- اما دررابطه باروایت ذکر شده همانطور که شهید اول میفرمایند در کتب ذکری(ج3 ص319): فان بعض الأصحاب لا يرى وجوب الجهر بل يستحبّه بعضی از اصحاب دلالت بر وجوب جهر فقهی فعلی و اخفات فقهی فعلی را از این روایت برداشت نکردند. لذا شهید اول در همین کتاب و شهید ثانی در کتاب لمعه الدمشقیه دلیل اصلی این حکم را مشهور میدانند.

زیرا این روایت (رجل جهر فيما لا ينبغي الجهر فيه أو‌أخفى فيما لا ينبغي الإخفات) نهایتا اثبات میکند که جهر درنماز هایی حرام است و اخفات نیز درنماز هایی حرام است که البته این روایت کاملا موافق قرآن است که در ادامه وجه موافقت ذکر خواهد شد ، دیگر هیچگونه دلالتی بر وجوب جهر در نماز مغرب و عشا و صبح و وجوب اخفات در نماز ظهر و عصر ندارد. نه اینکه این روایت اینگونه باشد بلکه هیچ دلیلی غیر از مشهور نیست بر وجوب اخفات در نماز ظهر و عصر و جهر درنمازمغرب و عشاء.

اما وجه موافقت این روایت(رجل جهر فيما لا ينبغي الجهر فيه أو‌أخفى فيما لا ينبغي الإخفات) با آیه کریم قرآن(لاتجهر بصلاتک و لاتخافت بها): هم در این روایت و هم در آیه از جهردر نماز نهی شده است ، همچنین هم در روایت و هم در آیه از اخفات نیز نهی شده است ،لذا از کلمه او استفاده میکند. نماز را جهری بخواند یا اخفاتی بخواند حکمش چیست ، که امام میفرماید درصورت تعمد باطل است. خوب این روایت چه تعارضی با حکم قرآنی دارد؟ یا مهمتر ازآن چگونه وجوب جهر یا وجوب اخفات از این روایت برداشت شده است؟ زیرا لسان روایت لسان نهی از جهر و اخفات است(لاینبغی الجهر ، لاینبغی الاخفات). لذا برداشت وجوب کردن از این روایت نوعی تحکم و تحمیل به روایت میباشد.

3-همانگونه که بیان شد ،دلالت روایت در(ما لاینبغی) مبهم است لذا از مای موصوله قصد های متفاوت شده است. برخی هم گفته اند احتمالا مشار الیه مای موصوله نماز جماعت است در آنجایی که میفرماید : (جهر فیمالاینبغی الجهر) منظور ماموم است که حق ندارد همراه امام قرائت جهری داشته باشد -هرچند آنجا که صدای امام رانمیشنود میتواند قرائت کند-، اگر قرائت کند تکلیفش چیست. و آنجا که میفرماید: (اخفی فیما لاینبغی الاخفات) مقصود ماموم است که باید اذکار را ذکر کند ولی مسکوت مانده بدلیل اقتدای به امام.

لذا متوجه میشویم مدلول این روایت واضح نیست و حکم کردن به وجوب جهرو اخفات لازمه این روایت نمیباشد. ولله حجه بالغه.

احتج ابن الجنيد بالأصل، و بما رواه علي بن جعفر في الصحيح، عن أخيه موسى- عليه السلام- قال: سألته عن الرجل يصلي من الفريضة ما يجهر فيه بالقراءة هل عليه ألّا يجهر؟ قال: إن شاء جهر، و ان شاء لم يفعل. («نقل قول علامه از ابن جنید»،علامه حلی، مختلف الشیعه ج2 ص154)

مرحوم ابن جنید(ره) از قدما و علمای شیعه است که وجوب جهر و اخفات را نفی میکند به دودلیل: اصاله البرائه و روایت علی ابن جعفر

اما دلیل اول: مرحوم ابن جنید(ره) بدرستی روایت منتسب به امام باقر را دال بر حکم وجوب نمیداند...لذا حکم به اصل برائت میکند و میفرماید در جایی که حکمی از جانب شارع مقدس نمیباشد و صرفا جماعتی از عامه بدان تمسک میکنند ومشهور هم متابعت کردند نمیتواند حجت شرعی بر عمل به این روایت باشد.

دلیل دوم ابن جنید صحیحه علی ابن جعفر است(عن الرجل يصلي من الفريضة ما يجهر فيه بالقراءة هل عليه ألّا يجهر): که علی ابن جعفر از برادرشان امام کاظم(ع) میپرسند میشود نماز های جهری را همراه جهر نخواند:امام میفرمایند اگر خواست جهری بخواند و اگر هم نخواست نخواند.

این روایت صراحتا نفی میکند حکم فقهی اهل سنت یعنی وجوب جهر و اخفات را، که بعدها داخل دراحکام شیعه نیز شده است.

نکته اول: دراین روایت واضح است که در عرف زمان حضرت که قاطبه مسلمین آن زمان جز اندکی از آنها سنی بوده اند،مسئله جهر و اخفات شهرت داشته است و به عنوان حکم فقهی بدان عمل میشده است.

نکته دوم: جهر دراین روایت به قرینه کلام امام که میفرماید اگر خواست جهری بخواند همان معنای فقهی است(جوهر داشتن صدا) نه معنای لغوی، زیرا اگر معنای لغوی مدنظر امام باشد مخالف نص آیه(لاتجهر بصلاتک) میشود وهمچنین اجماع علمای شیعی براین است که معنای لغوی جهر در نماز مبطل نماز است باستناد همان آیه.لذا قطعا مقصود امام جهر به معنای اظهارلغوی میباشد.

نکته سوم: صراحت این روایت در بطلان حکم فقهی موجود انکار ناشدنی است. بعضی خدشه هایی به این روایت کرده اند که درپایین بدان اشاره میکنیم:

و الشيخ يقول: هذا يوافق العامة(ذکری الشیعه فی الاحکام الشریعه،ج3 ص320)

1-شهید اول در کتاب ذکری میفرمایند بعضی همچون شیخ طوسی قائل شده اند که این روایت مطابق با نظر عامه است لذا تقیه امام میباشد. لکن بلافاصله خودشان از قول علامه حلی جواب میدهند که این کلام نوعی تحکم است(قال في المعتبر: هذا تحكّم من الشيخ). زیرا عامه در حکم فقهی وجوب جهر هیچ اختلافی ندارند.لذا اگر بنابر تقیه باشد اینجا اصلا و ابدا موضعش نیست.

2-علامه حلی در کتاب میفرماید:

این روایت حمل میشود بر جهر باصدای بلند«أنّه محمول على الجهر العالي». (حلی، علامه، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه ج2 ص154). البته جواب این سوال در نکته دوم ذکر شد اما برای بنده بسیار عجیب است که علامه چگونه حملی راپسندیده اند که موجب شود روایت مخالف نص صریح قرآن شود!.

# بخش چهارم: کلام مفسرین پیرامون آیه جهر و اخفات

## گفتار اول: تفسیر المیزان

" وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا".

" جهر" و" اخفات" دو صفت متقابل همند كه صداها را با آن دو توصيف مى‏كنند، و چه بسا در وسط آن دو صفت ديگرى را هم معتبر بشمارند كه نسبت به جهر اخفات باشد و نسبت به اخفات جهر باشد، (مانند آب ملايم كه نسبت به آب داغ خنك و نسبت به آب يخ داغ است) و در اين صورت جهر به معناى مبالغه در بلند كردن آواز و اخفات به معناى مبالغه در آهسته سخن گفتن و حد وسط آن دو معتدل حرف زدن مى‏شود، و بنا بر اين معناى آيه اين مى‏شود كه: در نماز صدايت را خيلى بلند مكن و خيلى هم آهسته مخوان، حد وسط را رعايت نما. و اگر اين حد وسط را سبيل خوانده از اين رو بوده كه مى‏خواسته اينطور نماز خواندن در ميان همه مسلمين رسم و سنت شود تا همه گروندگان به دين اسلام اين گونه نماز بخوانند.

البته اين در صورتى است كه مراد از" بصلاتك" تك تك نمازها بطور استغراق باشد و اما اگر مراد از آن مجموع نمازها (و شايد هم اين ظاهرتر است) باشد در اين صورت معناى آيه اين خواهد شد كه در همه نمازها جهر مخوان و در همه آنها اخفات مكن، بلكه راه ميانه را اتخاذ كن، كه در بعضى جهر و در بعضى اخفات كنى. و اين احتمال با آنچه در سنت اثبات شده، كه نماز صبح و مغرب و عشاء بلند و ظهر و عصر آهسته خوانده شود، مناسب‏تر است. و بعيد نيست كه اين وجه با در نظر گرفتن اتصال ذيل آيه به صدر آن وجه موافق‏ترى باشد، چون در صدر آيه مى‏فرمود: به هر اسمى مى‏توانى خدا را بخوانى و در اين ذيل مى‏فرمايد بلند كردن صدا در نماز معنايش متعالى بودن و بالا بودن خدا است و آهسته خواندن آن معنايش نزديك بودن او است، حتى نزديك‏تر از رگ قلب، پس به هر دو قسم، نماز خواندن، اداء حق همه اسماء خدا است.

[چند روايت در باره جهر و اخفاف در نماز]

و در تفسير عياشى از زراره و حمران و محمد بن مسلم از ابى جعفر و ابى عبد اللَّه (ع) روايت شده كه در تفسير آيه:" وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا" فرموده‏اند: ايامى كه رسول خدا (ص) در مكه بود، نمازش را با صداى بلند اقامه مى‏فرمود در نتيجه مشركين صدايش را مى‏شنيدند و محل حضور حضرت برايشان مشخص مى‏شد سپس به آنجا رفته وى را آزار مى‏دادند، لذا اين آيه شريفه نازل گرديد .

مؤلف: اين معنا در الدر المنثور هم از ابن مردويه از ابن عباس روايت شده و نيز از عايشه‏ روايت شده كه گفته است:" اين آيه در باره دعاء است" و عيبى هم ندارد، چون ميان آن و ديگر روايات معارضه‏اى نيست، و نيز از عايشه روايت شده كه آيه در باره تشهد است.

و در كافى به سند خود از سماعة روايت شده كه گفت: از امام (ع) معناى آيه:" وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها" را پرسيدم، فرمود: مخافته آن است كه انسان طورى‏ تكلم كند كه گوش خودش هم نشنوند، و جهر آن است كه جوهره صدا به شدت بلند شود .

مؤلف: اين روايات تا حدى معناى اولى را كه در تفسير آيه گذرانديم تاييد مى‏كند. و باز در همان كتاب به سند خود عبد اللَّه بن سنان روايت كرده كه گفت: از امام صادق (ع) پرسيدم آيا بر امام جماعت واجب است كه نماز را آن قدر بلند بخواند كه مامومين بشنوند؟ و اگر چنين است در جماعتهايى كه جمعيت بسيار است چطور مى‏شود؟

فرمود: بايد بطور معتدل و متوسط بخواند چنانچه خداى تعالى فرمود:" وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها" .

و در الدر المنثور است كه احمد و طبرانى از معاذ بن انس روايت كرده كه گفت:

رسول خدا (ص) فرمود: آيه:" وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً" تا آخر آيه عزت است‏ .

و در تفسير قمى از امام آورده كه در ذيل‏" وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ" فرموده است:

يعنى خداوند هرگز ذليل نشده تا محتاج وليى شود كه ياريش كند. (طباطبايى، محمدحسين، ترجمه تفسير الميزان، جامعه مدرسين حوزه علميه قم ترجمه تفسير الميزان، ج‏13 ، 312-313-314-315)

## گفتار دوم: تفسیر الفرقان

وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا.

الجهر و الإخفات و صفان متضايفان، أ ترى بعدهما مطلقا منهيان، و النتيجة ألّا تصلي أصلا، حيث القراءة لا تخلوا عن جهر ما أو إخفاف! ام المنهي عنه من الجهر أعلاه و من الإخفات أدناه؟ و هذا هو السبيل الوسط المأمور به‏ «وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا»! فلا سبيل وسطا في قراءة الصلاة إلّا عوانا بين عالي الجهر و داني الإخفات.

فالجهر المأمور به في جهرية الصلوات، و الإخفات المأمور به في إخفاتيتها هما في السبيل الوسط، جهر دون العال و إخفات فوق الدان، فقد يخفت لحدّ لا يسمع نفسه بأدنى اذن؟ فلا! او يجهر لحد يسمع البعيدين عنه في أعلى الجهر؟ فكذلك لا «1»، بل‏ «وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا» و«المخافتة ما دون سمعك و الجهر ان ترفع صوتك شديدا».

و لماذا الجهر العال في صلاتك؟ أ لتسمع ربك؟ و هو اقرب إليك من حبل الوريد: و «فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفى‏» ام تسمع المؤمنين معك؟ فلا عليك إلّا السبيل الوسط. ام و لتسمع الكافرين؟ و هم بسماعهم أو استماعهم يؤذونك!.

ثم و لماذا الإخفات الدان، لحد تحرم نفسك عن سماعه، و اقل السماع في صلاتك ان تسمع نفسك، ام تحرم الذين معك؟ فلما ذا و هم في صلاتك صامتون لا يقرءون، أ فحرمانا لهم عن قراءتهم و عن قراءتك؟، ف‏ «ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا» و إن كانت تختلف السبيل في جهريتها و أقلها إسماع من بجنبك، و في إخفاتها فلتسمع فيه نفسك دون جوهرية لصوتك لتسمع، و انما همس سمعه غيرك ام لم يسمع، و كما ثبت في السنة المقدسة الاسلامية.

و ترى ان الحكمة في ترك الجهر العال هي فقط التقية عن أذى‏‏ المشركين، فلا نهي إذا فيما لا تقية، بل و فيه تعظيم شعائر اللّه، و لا سيما إذا أسمعت الصلاة بالسماعات و الإذاعات؟ علّه نعم! حيث الوارد في الروايات هو هي لا سواها! إذا فلا محظور في الجهر العال.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

(1).العياشي عن سليمان عن أبي عبد اللّه (ع) في الآية قال: الجهر بها رفع الصوت و المخافتة ما لم تسمع اذناك.

او ترى ان هناك حكمة اخرى على من يجهر علّ اللّه يسمعه اكثر و اوفى، فقضي على سنة الجهر العال لهذه و تلك لا وحدها «وَ إِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفى‏» (30: 7) «وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» (67: 13)، و لكنهما تلمحان بالتنديد لمن يجهر عاليا أم غير عال إسماعا لربه و هو في حد الكفر باللّه! و اما الجهر أيا كان لغرض إسماع المؤمنين دون تقية عن الكافرين، و لتعلوا كلمة اللّه و تعظم شعائر اللّه فلا منعة فيه حسب الآيات! اللهم إلّا ما تلمحه آية الأعراف: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لا تَكُنْ مِنَ الْغافِلِينَ» (7: 205) و لكنما الأمر بهكذا ذكر ليس نهيا عن الجهر، و المنهي عنه في آيتنا هو الجهر العال لا مطلق الجهر، إذا فالجهر الذي لا يخرج المصلى عن حالة الصلاة ممنوح، اللهم إلا الطوارئ تقية إمّا ذا فممنوع.

وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً (111).

«و قل» في نفسك و جهرا، إظهارا لهذه الحقيقية و اجهارا «الْحَمْدُ لِلَّهِ» كل الحمد مني و من كل حامد «الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً» بأي معنى من الولادة، حقيقية و تشريفية. لا فقط انه‏ «لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً» بعد الأزل، بل‏ «وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ» منذ الأزل اللّااول، ولدا و غير ولد، و لماذا شريك في الملك؟ أ لعجز عن ملكه، ام ذلك في وحدته؟ «وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ» منذ الأزل اللّااوّل‏ «وَ كَبِّرْهُ تَكْبِيراً» في نفسك توحيدا ناصعا

خالصا، و في الآخرين الذين صغروه باتخاذ ولد ام شريك في الملك او ولي من الذّل «تكبيرا» يجتث جذور الإشراك عن بكرتها، و يبلور التوحيد عن كل شائبة آئبة من مختلقيها.(صادقی تهرانی، محمد، الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن، ج‏17، ص: 377-378)

## گفتارسوم: تفاسیر اهل سنت

قوله: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا اختلف أهل التأويل في الصلاة، فقال بعضهم: عنى بذلك: و لا تجهر بدعائك، و لا تخافت به، و لكن بين ذلك. و قالوا: عنى بالصلاة في هذا الموضع: الدعاء. ذكر من قال ذلك: حدثني يحيى بن عيسى الدامغاني، قال: ثنا ابن المبارك، عن هشام بن عروة، عن أبيه عروة، عن عائشة، في قوله:

وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قالت: في الدعاء. حدثنا بشار، قال: ثنا هشام بن عروة، عن أبيه عروة، عن عائشة، قالت: نزلت في الدعاء. حدثنا ابن بشار، قال: ثنا عبد الرحمن، قال: ثنا سفيان، عن هشام بن عروة، عن أبيه عروة، عن عائشة مثله. حدثنا الحسن بن عرفة، قال: ثنا عباد بن العوام، عن أشعث بن سوار، عن عكرمة، عن ابن عباس‏ في قول الله تعالى: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: كانوا يجهرون بالدعاء، فلما نزلت هذه الآية أمروا أن لا يجهروا، و لا يخافتوا. حدثنا ابن بشار، قال: ثنا عبد الرحمن، قال: ثنا حماد، عن عمرو بن مالك البكري، عن أبي الجوزاء عن عائشة، قالت: نزلت في الدعاء. حدثني مطر بن محمد الضبي، قال: ثنا عبد الله بن داود، قال: ثنا شريك، عن زياد بن فياض، عن أبي عياض‏، في قوله: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: الدعاء. حدثنا ابن بشار، قال: ثنا عبد الرحمن، قال: ثنا سفيان، عن إبراهيم الهجري، عن أبي عياض‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: نزلت في الدعاء. حدثنا ابن بشار، قال: ثنا عبد الرحمن، قال:

ثنا شريك، عن زياد بن فياض، عن أبي عياض‏ مثله. حدثنا ابن بشار، قال: ثنا عبد الرحمن، قال:

ثنا سفيان عمن ذكره عن عطاء وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: نزلت في الدعاء. حدثنا ابن المثني، قال: ثنا محمد بن جعفر، قال: ثنا شعبة، عن الحكم، عن مجاهد في الآية: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: في الدعاء. حدثنا ابن بشار، قال: ثنا عبد الرحمن، قال: ثنا شعبة، عن الحكم، عن مجاهد، قال: نزلت في الدعاء. حدثني محمد بن عمرو، قال: ثنا أبو عاصم، قال: ثنا عيسى؛ و حدثني الحرث، قال: ثنا الحسن، قال: ثنا ورقاء، جميعا عن ابن أبي نجيح، عن مجاهد، قوله‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها في الدعاء و المسألة. حدثنا القاسم، قال: ثنا الحسين، قال: ثني حجاج، عن ابن جريج، عن مجاهد، مثله. حدثنا ابن حميد، قال: ثنا جرير، عن ليث، عن مجاهد، قال: نزلت في الدعاء و المسألة. حدثنا ابن بشار، قال: ثنا يحيى، قال: ثني سفيان، قال: ثني قيس بن مسلم، عن سعيد بن جبير في قوله‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: في الدعاء.

حدثنا ابن بشار، قال: ثنا أبو أحمد الزبيري، قال: ثنا سفيان، عن ابن عياش العامري، عن عبد الله بن شداد قال: كان أعراب إذا سلم النبي صلى الله عليه و سلم قالوا: اللهم ارزقنا إبلا و ولدا، قال: فنزلت هذه الآية: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها حدثنا الحسن بن يحيى، قال: أخبرنا عبد الرزاق، قال: أخبرنا معمر، عن هشام بن عروة، عن أبيه عروة، في قوله‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: في الدعاء. حدثني ابن سعد، قال: ثني أبي، قال: ثني عمي، قال: ثني أبي، عن أبيه أب جد سعد، عن ابن عباس‏، وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ‏ الآية، قال: في الدعاء و المسألة. حدثنا القاسم، قال: ثنا الحسين، قال: ثني عيسى، عن الأوزاعي، عن مكحول‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: ذلك في الدعاء. و قال آخرون: عنى بذلك الصلاة. و اختلف قائلو هذه المقالة في المعنى الذي عنى بالنهي‏

عن الجهر به، فقال بعضهم: الذي نهى عن الجهر به منها القراءة. ذكر من قال ذلك: حدثنا أبو كريب، قال: ثنا هشيم، قال: أخبرنا أبو بشر، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس‏، قال: نزلت هذه الآية و رسول الله صلى الله عليه و سلم متوار وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: كان إذا صلى بأصحابه رسول الله صلى الله عليه و سلم رفع صوته بالقرآن، فإذا سمع ذلك المشركون سبوا القرآن و من أنزله، و من جاء به، قال: فقال الله لنبيه صلى الله عليه و سلم‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ‏ فيسمع المشركون‏ وَ لا تُخافِتْ بِها عن أصحابك، فلا تسمعهم القرآن حتى يأخذوا عنك. حدثنا أبو كريب، قال: ثنا عثمان بن سعيد، قال: ثنا بشر بن عمار، عن أبي روق، عن الضحاك، عن ابن عباس‏، في قوله: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: كان رسول الله صلى الله عليه و سلم، إذا جهر بالصلاة بالمسلمين بالقرآن، شق ذلك على المشركين إذا سمعوه، فيؤذون رسول الله صلى الله عليه و سلم بالشتم و العيب به، و ذلك بمكة، فأنزل الله: يا محمد لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ‏ يقول: لا تعلن بالقراءة بالقرآن إعلانا شديدا يسمعه المشركون فيؤذونك، و لا تخافت بالقراءة بالقرآن: يقول: لا تخفض صوتك حتى لا تسمع أذنيك‏ وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا يقول: اطلب بين الإعلان و الجهر و بين التخافت و الخفض طريقا، لا جهرا شديدا، و لا خفضا لا تسمع أذنيك، فذلك القدر؛ فلما هاجر رسول الله صلى الله عليه و سلم إلى المدينة سقط هذا كله، يفعل الآن أي ذلك شاء. حدثت عن الحسين، قال: سمعت أبا معاذ يقول: ثنا عبيد، قال: سمعت الضحاك‏ يقول في قوله‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها الآية، هذا و رسول الله صلى الله عليه و سلم بمكة كان إذا صلى بأصحابه رسول الله صلى الله عليه و سلم، فرفع صوته بالقراءة أسمع المشركين، فآذوه، فأمره الله أن لا يرفع صوته، فيسمع عدوه، و لا يخافت فلا يسمع من خلفه من المسلمين، فأمره الله أن يبتغي بين ذلك سبيلا. حدثنا ابن وكيع، قال: ثنا جرير، عن الأعمش، عن جعفر بن إياس، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس‏، قال: كان النبي صلى الله عليه و سلم يرفع صوته بالقرآن، فكان المشركون إذا سمعوا صوته سبوا القرآن، و من جاء به؛ فكان النبي صلى الله عليه و سلم يخفي القرآن فمايسمعه أصحابه رسول الله صلى الله عليه و سلم، فأنزل الله‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا حدثنا محمد بن علي بن الحسن بن شقيق، قال: سمعت أبي، يقول: أخبرنا أبو حمزة عن الأعمش، عن جعفر بن إياس، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: كان رسول الله صلى الله عليه و سلم إذا رفع صوته و سمع المشركون، سبوا القرآن، و من جاء به، و إذا خفض لم يسمع أصحابه رسول الله صلى الله عليه و سلم، قال الله: وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا. حدثنا أبو كريب، قال: ثنا يونس: ثنا محمد بن إسحاق، قال: ثني داود بن الحصين، عن عكرمة، عن ابن عباس‏، قال: كان رسول الله صلى الله عليه و سلم إذا جهر بالقرآن و هو يصلي تفرقوا، و أبوا أن يستمعوا منه، فكان الرجل إذا أراد أن يستمع من رسول الله صلى الله عليه و سلم بعض ما يتلو، و هو يصلي، استرق السمع دونهم فرقا منهم، فإن رأى أنهم قد عرفوا أنه يستمع، ذهب خشية أذاهم، فلم يستمع، فإن خفض رسول الله صلى الله عليه و سلم صوته، لم يستمع الذين يستمعون من قراءته شيئا، فأنزل الله عليه: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ‏ فيتفرقوا عنك‏ وَ لا تُخافِتْ بِها فلا تسمع من أراد أن يسمعها، ممن يسترق ذلك دونهم، لعله يرعوي إلى بعض ما يسمع، فينتفع به، وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا. حدثنا ابن حميد، قال:

ثنا يعقوب، عن جعفر، عن سعيد، قال: كان النبي صلى الله عليه و سلم يجهر بقراءة القرآن في المسجد الحرام، فقالت قريش: لا تجهر بالقراءة فتؤذي آلهتنا، فنهجو ربك، فأنزل الله: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها الآية. حدثني يعقوب، قال: ثنا هشيم، قال: أخبرنا أبو بشر، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس‏، في قوله‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: نزلت على رسول الله صلى الله عليه و سلم و هو مختف بمكة، فكان إذا صلى بأصحابه النبي صلى الله عليه و سلم رفع الصوت بالقرآن، فإذا سمعه المشركون سبوا القرآن و من أنزله، و من جاء به، فقال الله لنبيه: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ‏ أي بقراءتك، فيسمع المشركون، فيسبوا القرآن‏ وَ لا تُخافِتْ بِها عن أصحابك، فلا تسمعهم‏ وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا حدثنا ابن بشار، قال: ثنا أبو أحمد، قال: ثنا سفيان، عن الأعمش، عن جعفر بن إياس، عن سعيد بن جبير، في قوله‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: في القراءة. حدثنا ابن بشار، قال: ثنا محمد بن جعفر، قال: ثنا سعيد، عن أبي بشر، عن سعيد بن جبير، في هذه الآية وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: كان النبي صلى الله عليه و سلم إذا رفع صوته أعجب ذلك أصحابه، و إذا سمع ذلك المشركون سبوه، فنزلت هذه الآية. حدثني يعقوب، قال: ثنا ابن علية، عن سلمة، عن علقمة، عن محمد بن سيرين‏، قال: نبئت أن أبا بكر كان إذا صلى فقرأ خفض صوته، و أن عمر كان يرفع صوته؛ قال: فقيل لأبي بكر: لم تصنع هذا؟ فقال: أناجي ربي، و قد علم حاجتي، قيل: أحسنت؛ و قيل لعمر: لم تصنع هذا؟

قال: أطرد الشيطان، و أوقظ الوسنان، قيل: أحسنت؛ فلما نزلت‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا قيل لأبي بكر: ارفع شيئا، و قيل لعمر: اخفض شيئا. حدثنا ابن حميد، قال: ثنا يحيى بن واضح، قال: ثنا حسان بن إبراهيم، عن إبراهيم الصائغ، عن عطاء، في قوله: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: يقول ناس إنها في الصلاة، و يقول آخرون إنها في الدعاء. حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا و كان نبي الله و هو بمكة، إذا سمع المشركون صوته رموه بكل خبث، فأمره الله أن يغض من صوته، و أن يجعل صلاته بينه و بين ربه، و كان يقال: ما سمعته أذنك فليس بمخافتة. حدثنا الحسن بن يحيى، قال: أخبرنا عبد الرزاق، قال: أخبرنا معمر، عن قتادة، في قوله‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: كان النبي صلى الله عليه و سلم يرفع صوته بالصلاة، فيرمي بالخبث، فقال: لا ترفع صوتك فتؤذي و لا تخافت بها، و ابتغ بين ذلك سبيلا. و قال آخرون: إنما عني بذلك: و لا تجهر بالتشهد في صلاتك، و لا تخافت بها.

ذكر من قال ذلك: حدثني أبو السائب، قال: ثنا حفص بن غياث، عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن عائشة، قالت: نزلت هذه الآية في التشهد وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها. حدثني أبو السائب، قال: ثنا حفص، عن أشعث، عن ابن سيرين‏ مثله. و زاد فيه: و كان الأعرابي يجهر فيقول: التحيات لله، و الصلوات لله، يرفع فيها صوته، فنزلت‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ‏. و قال آخرون: بل كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يصلي بمكة جهارا، فأمر بإخفائها. ذكر من قال ذلك: حدثنا ابن حميد، قال: ثنا يحيى بن واضح، قال: ثنا الحسين، عن يزيد، عن عكرمة و الحسن البصري‏ قالا: قال في بني إسرائيل‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا و كان رسول الله صلى الله عليه و سلم إذا صلى يجهر بصلاته، فآذى ذلك المشركين بمكة، حتى أخفى صلاته هو و أصحابه، فلذلك قال‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا و قال في الأعراف: وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لا تَكُنْ مِنَ الْغافِلِينَ‏ و قال آخرون: معنى ذلك: و لا تجهر بصلاتك تحسنها من إتيانها في العلانية، و لا تخافت بها: تسيئها في السريرة. ذكر من قال ذلك: حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا سعيد، عن قتادة،

عن الحسن‏ أنه كان يقول: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها أي لا تراء بها علانية، و لا تخفها سرا وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا. حدثنا الحسن، قال: أخبرنا عبد الرزاق، قال: أخبرنا معمر، قال: كان الحسن‏ يقول في قوله: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: لا تحسن علانيتها، و تسي‏ء سريرتها. حدثني يعقوب، قال: ثنا هشيم، عن عوف، عن الحسن‏، في قوله: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال:

لا تراء بها في العلانية، و لا تخفها في السريرة. حدثني علي بن الحسن الأزرقي، قال: ثنا الأشجعي، عن سفيان، عن منصور، عن الحسن‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: تحسن علانيتها، و تسي‏ء سريرتها. حدثني علي، قال: ثنا عبد الله، قال: ثني معاوية، عن علي، عن ابن عباس‏، قوله:

وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها قال: لا تصل مراءاة الناس و لا تدعها مخافة. و قال آخرون في ذلك ما: حدثني يونس، قال: أخبرنا ابن وهب، قال: قال ابن زيد في قوله: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا قال: السبيل بين ذلك الذي سن له جبرائيل من الصلاة التي عليها المسلمون.

قال: و كان أهل الكتاب يخافتون، ثم يجهر أحدهم بالحرف، فيصيح به، و يصيحون هم به وراءه، فنهى أن يصيح كما يصيح هؤلاء، و أن يخافت كما يخافت القوم، ثم كان السبيل الذي بين ذلك، الذي سن له جبرائيل من الصلاة. و أولى الأقوال في ذلك بالصحة، ما ذكرنا عن ابن عباس في الخبر الذي رواه أبو جعفر، عن سعيد، عن ابن عباس، لأن ذلك أصح الأسانيد التي روي عن صحابي فيه قول مخرجا، و أشبه الأقوال بما دل عليه ظاهر التنزيل، و ذلك أن قوله: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها عقيب قوله‏ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‏ و عقيب تقريع الكفار بكفرهم بالقرآن، و ذلك بعدهم منه و من الإيمان. فإذا كان ذلك كذلك، فالذي هو أولى و أشبه بقوله‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها أن يكون من سبب ما هو في سياقه من الكلام، ما لم يأت بمعنى يوجب صرفه عنه، أو يكون على انصرافه عنه دليل يعلم به الانصراف عما هو في سياقه.

فإذا كان ذلك كذلك، فتأويل الكلام: قل ادعوا الله، أو ادعوا الرحمن، أيا ما تدعوا فله الأسماء الحسنى، و لا تجهر يا محمد بقراءتك في صلاتك و دعائك فيها ربك و مسألتك إياه، و ذكرك فيها، فيؤذيك بجهرك بذلك المشركون، و لا تخافت بها فلا يسمعها أصحابك‏ وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا و لكن التمس بين الجهر و المخافتة طريقا إلى أن تسمع أصحابك، و لا يسمعه المشركون فيؤذوك. و لولا أن أقوال أهل التأويل مضت بما ذكرت عنهم من التأويل، و أنا لا نستجيز خلافهم فيما جاء عنهم، لكان وجها يحتمله التأويل أن يقال: و لا تجهر بصلاتك التي أمرناك بالمخافتة بها، و هي صلاة النهار لأنها عجماء، لا يجهر بها، و لا تخافت بصلاتك التي أمرناك بالجهر بها، و هي صلاة الليل، فإنها يجهر بها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا بأن تجهر بالتي أمرناك بالجهر بها، و تخافت بالتي أمرناك بالمخافتة بها، لا تجهر بجميعها، و لا تخافت بكلها، فكان ذلك وجها غير بعيد من الصحة، و لكنا لا نرى ذلك صحيحا لإجماع الحجة من أهل التأويل على خلافه. فإن قال قائل: فأية قراءة هذه التي بين الجهر و المخافتة؟ قيل: حدثني مطر بن محمد، قال: ثنا قتيبة، و وهب بن جرير، قالا: ثنا شعبة، عن الأشعث بن سليم، عن الأسود بن هلال، قال: قال عبد الله‏: لم يخافت من أسمع أذنيه‏. (طبرى، محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن (تفسير الطبرى)، ج‏15، 122-123-124-125)

قوله تعالى: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها؛ قال ابن عبّاس:

(نزلت بمكّة، كان النّبيّ صلّى اللّه عليه و سلّم إذا صلّى بأصحابه رفع صوته بالقرآن، فإذا سمعه المشركون سبّوا القرآن و من أنزله و من جاء به، و لعبوا و صفّقوا و صفّروا و لغطوا، كلّ ذلك ليغلطوا رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم، و كانوا به يؤذونه، و إذا خافت بالقراءة لم يسمعه أصحابه، فأنزل اللّه هذه الآية) . أي لا تجهر بقراءتك في الصّلاة فيسمعها المشركون فيؤذونك، و لا تخافت بها فلا يسمعها أصحابك. و قال الحسن: (معناه: و لا تجهر بقراءتك في الصّلاة كلّها و لا تخافت بها في الصّلاة كلّها، و لكن اجهر بها في بعض الصّلوات، و خافت بها في بعض الصّلوات).

و سأل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم أبا بكر عن قراءته باللّيل، فقال: (أخافت بها كي لا أؤذي جاري، أناجي ربي و قد علم بحاجتي، فقال صلّى اللّه عليه و سلّم [أحسنت‏] و سأل عمر رضي اللّه عنه عن قراءته باللّيل فقال: أرفع صوتي أوقظ الوسنان و أطرد الشّيطان، فقال: [أحسنت‏] فلمّا نزلت هذه الآية قال لأبي بكر: [زد في صوتك‏] و قال لعمر: [انقص من‏ صوتك‏] وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا (110). و عن ابن عباس أن معنى الآية:

(لا تصلّ مراءاة للنّاس و لا تدعها مخافة للنّاس) . و سئل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلّم عن أحسن الناس قراءة؟ فقال: [الّذي إذا سمعت قراءته رأيت أنّه يخشى اللّه تعالى‏] . (طبرانى، سليمان بن احمد، التفسير الكبير: تفسير القرآن العظيم (الطبرانى)، ج‏4، 147-148)

[سورة الإسراء (17): آية 110]

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‏ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلاً (110)

عن ابن عباس رضى اللّه عنهما سمعه أبو جهل يقول: يا اللّه يا رحمن، فقال: إنه ينهانا أن نعبد إلهين و هو يدعوا إلها آخر. و قيل: إن أهل الكتاب قالوا: إنك لتقل ذكر الرحمن و قد أكثر اللّه في التوراة هذا الاسم فنزلت. و الدعاء بمعنى التسمية لا بمعنى النداء، و هو يتعدّى إلى مفعولين، تقول: دعوته زيدا، ثم يترك أحدهما استغناء عنه فيقال: دعوت زيدا. و اللّه و الرحمن، المراد بهما الاسم لا المسمى. و أو للتخيير، فمعنى‏ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ‏ سموا بهذا الاسم أو بهذا، و اذكروا إما هذا و إما هذا. و التنوين في‏ أَيًّا عوض من المضاف إليه. و ما صلة للإبهام المؤكد لما في أىّ، أى: أىّ هذين الاسمين سميتم و ذكرتم‏ فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‏ و الضمير في‏ فَلَهُ‏ ليس براجع إلى أحد الاسمين المذكورين، و لكن إلى مسماهما و هو ذاته تعالى، لأن التسمية للذات لا للاسم. و المعنى: أياما تدعوا فهو حسن، فوضع موضعه قوله‏ فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى‏ لأنه إذا حسنت أسماؤه كلها حسن هذان الاسمان: لأنهما منها، و معنى كونهما أحسن الأسماء. أنها مستقلة بمعاني التحميد و التقديس و التعظيم‏ بِصَلاتِكَ‏ بقراءة صلاتك على حذف المضاف، لأنه لا يلبس، من قبل أن الجهر و المخافتة صفتان تعتقبان على الصوت لا غير، و الصلاة أفعال و أذكار و كان رسول اللّه صلى اللّه عليه و سلم يرفع صوته بقراءته، فإذا سمعها المشركون لغوا و سبوا، فأمر بأن يخفض من صوته، و المعنى: و لا تجهر حتى تسمع المشركين‏ وَ لا تُخافِتْ‏ حتى لا تسمع من خلفك‏ وَ ابْتَغِ بَيْنَ‏ الجهر المخافتة سَبِيلًا وسطا. و روى أنّ أبا بكر رضى اللّه عنه كان يخفى صوته بالقراءة في صلاته و يقول:

أناجى ربى و قد علم حاجتي، و كان عمر رضى اللّه عنه يرفع صوته و يقول: أزجر الشيطان و أوقظ الوسنان، فأمر أبا بكر أن يرفع قليلا و عمر أن يخفض‏ قليلا. و قيل: معناه و لا تجهر بصلاتك كلها و لا تخافت بها كلها، و ابتغ بين ذلك سبيلا بأن تجهر بصلاة الليل و تخافت بصلاة النهار. و قيل‏ بِصَلاتِكَ‏ بدعائك. و ذهب قوم إلى أنّ الآية منسوخة بقوله‏ ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً و ابتغاء السبيل: مثل لانتحاء الوجه الوسط في القراءة وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِ‏ ناصر من الذل و مانع له منه لاعتزازه به، أو لم يوال أحدا من أجل مذلة به ليدفعها بموالاته. (زمخشرى، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل، ج‏2، 700)

ثم قال تعالى: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها و فيه مباحث:

البحث الأول: قوله: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ‏ فيه أقوال. الأول:

روى سعيد بن جبير عن ابن عباس في‏ هذه الآية قال‏ كان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلم يرفع صوته بالقراءة فإذا سمعه المشركون سبوه و سبوا من جاء به فأوحى اللّه تعالى إليه: وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ‏ فيسمع المشركون فيسبوا اللّه عدوا بغير علم: وَ لا تُخافِتْ بِها فلا تسمع أصحابك و ابتغ بين ذلك سبيلا.

و القول الثاني:

روى‏ أن النبي صلّى اللّه عليه و سلم طاف بالليل على دور الصحابة، و كان أبو بكر يخفي صوته بالقراءة في صلاته و كان عمر يرفع صوته، فلما جاء النهار و جاء أبو بكر و عمر فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلم لأبي بكر لم تخفي صوتك؟ فقال أناجي ربي، و قد علم حاجتي و قال لعمر لم ترفع صوتك؟ فقال أزجر الشيطان و أوقظ الوسنان فأمر النبي صلّى اللّه عليه و سلم أبا بكر أن يرفع صوته قليلا و عمر أن يخفض صوته قليلا.

القول الثالث: معناه:

و لا تجهر بصلاتك كلها و لا تخافت بها كلها و ابتغ بين ذلك سبيلا بأن تجهر بصلاة الليل/ و تخافت بصلاة النهار. و القول الرابع: أن المراد بالصلاة الدعاء و هذا قول عائشة رضي اللّه عنها و أبي هريرة و مجاهد قالت عائشة رضي اللّه عنها هي في الدعاء و

روى هذا مرفوعا أن النبي صلّى اللّه عليه و سلم قال في هذه الآية إنما ذلك في الدعاء و المسألة لا ترفع صوتك فتذكر ذنوبك فيسمع ذلك فتعير بها فالجهر بالدعاء منهى عنه و المبالغة في الإسرار غير جائزة و المستحب من ذلك التوسط و هو أن يسمع نفسه‏

كما روي عن ابن مسعود أنه قال لم يخافت من أسمع أذنيه. و القول الخامس: قال الحسن لا تراه بعلانيتها و لا تسي‏ء بسريتها.

البحث الثاني: الصلاة عبارة عن مجموع الأفعال و الأذكار و الجهر و المخافتة من عوارض الصوت، فالمراد هاهنا من الصلوات بعض أجزاء ماهية الصلاة و هو الأذكار و القرآن و هو من باب إطلاق اسم الكل لإرادة الجزء.

البحث الثالث: يقال خفت صوته يخفف خفتا و خفوتا إذا ضعف و سكن و صوت خفيف أي خفيض و منه يقال للرجل إذا مات قد خفت أي انقطع كلامه و خفت الزرع إذا ذبل و خفت الرجل يخافت بقراءته إذا لم يبين قراءته برفع الصوت و قد تخافت القوم إذا تساروا بينهم و أقول ثبت في كتب الأخلاق أن كلا طرفي الأمور ذميم و العدل هو رعاية الوسط و لهذا المعنى مدح اللّه هذه الأمة بقوله: وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً [البقرة: 143] و قال في مدح المؤمنين: وَ الَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كانَ بَيْنَ ذلِكَ قَواماً [الفرقان: 67] و أمر اللّه رسوله فقال: وَ لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلى‏ عُنُقِكَ وَ لا تَبْسُطْها كُلَّ الْبَسْطِ [الإسراء: 29] فكذا هاهنا نهى عن الطرفين و هو الجهر و المخافتة و أمر بالتوسط بينهما فقال: وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا و منهم من قال الآية منسوخة بقوله: ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً [الأعراف: 55] و هو بعيد و اعلم أنه تعالى لما أمر أن لا يذكر و لا ينادى إلا بأسمائه الحسنى علمه كيفية التحميد. (فخر رازى، محمد بن عمر، التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)، التفسير الكبير، ج‏21، 418-419)

## گفتارسوم: تحلیل تفاسیر

در تفاسیر اهل سنت این آیه به چند وجه تفسیر شده است. بعضی از این وجوه مورد اتفاق تفاسیر شیعیی هم هست و درکل در این آیه تقریبا اختلافی بین علمای شیعی و سنی در بیان وجوه آن نمی باشد.

اولین وجه :طبرانی در کتاب التفسیر الکبیر(ج4 147) از ابن عباس ذکر می کند و علامه طبابایی به سند تفسیر عیاشی از زراره و حمران و محمد بن مسلم از ابی جعفر و ابی عبدالله(ع) نقل می کنند كه در تفسير آيه:" وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا" فرموده‏اند: ايامى كه رسول خدا (ص) در مكه بود، نمازش را با صداى بلند اقامه مى‏فرمود در نتيجه مشركين صدايش را مى‏شنيدند و محل حضور حضرت برايشان مشخص مى‏شد سپس به آنجا رفته وى را آزار مى‏دادند، لذا اين آيه شريفه نازل گرديد.

دومین وجه ، نيز از عايشه‏ روايت شده كه گفته است:" اين آيه در باره دعاء است"، و نيز از عايشه روايت شده كه آيه در باره تشهد است.

سومین وجه که در کتاب الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل،(ج2،ص:701) ذکرشده است دقیقا همان نوع تفسیری است که از علامه طبابایی(حشرناالله معه) نقل کردیم وایشان نیزبرای جمع کردن میان حکم فقهی با این آیه این گونه آیه را تفسیرمی فرمایند: و قيل: معناه و لا تجهر بصلاتك كلها و لا تخافت بها كلها، و ابتغ بين ذلك سبيلا بأن تجهر بصلاة الليل و تخافت بصلاة النهار(رجوع شودبه بخش ترجمه المیزان).

نکته مهمی که در تفاسیر و وجوه ذکر شده در کتب تفسیری اهل سنت یافتیم همان چیزی بود که در کتب تفسیری شیعی یافتیم. در واقع علمای اهل سنت همچون علمای شیعی با نوعی تضاد و تعارض بین این آیه و حکم فقهی جهر و اخفات موجود ، دردو مذهب برخورد کردند لذا به فکر جمع کردن بین آیه و حکم فقهی افتادند. حتی در بعضی از کتب اهل سنت یافتیم که قائل به منسوخ شدن این آیه شدند تا بدین جهت بزرگترین مانع حکم فقهی موجود را از سر راه بردارند.

در رابطه با بیان علامه طباطبایی(حشرناالله معه) این را باید بگوییم که دلیل اظهریت معنای دوم(نهی ازجهری خواندن مجموع نماز ها و اخفاتی خواندن مجموع نمازها) چیست؟ آیا مجرد مطابق بودن با حکم فقهی می تواند اظهریت ساز باشد؟ اشکال به این دلیل به سه وجه می باشد: اول آنکه اضافه کردن لفظ کل و مجموع به آیه قرآن کریم نوعی بعد در دلالت و ظهور کلام دارد، بدین صورت که بگوییم قصد الله متعال بکل احد من صلاتک بوده است درواقع اضافه کل احد به آیه. ثانیا برفرض قبول منطوق، علامه مفهوم گیری نیز کرده اند که ظهور را ابعد میکند. ایشان میفرمایند منطوق این آیه بدین شکل است لا تجهر بکل احد من صلاتک و مفهوم آیه: اجهر ببعض صلاتک که درواقع این مفهوم مفهوم لقب است و نزد متاخرین اصولی ضعیف الدلاله می باشد. ثالثا حضرت علامه(حشرناالله معه) درابتدای مباحثشان اذعان دارند به معنای تقابل در جهر و اخفات یعنی مبالغه در بلند کردن صدا و مبالغه در آهسته سخن گفتن،حال اگر قائل به مفهوم داشتن آیه بشوند باید اینگونه ترجمه بفرمایند:بعضی از نمازهایت راجهری(صدای خیلی بلند) نخوان و بعضی را جهری(صدای خیلی بلند) بخوان.امرمولاهم دلالت بروجوب میکند.حال این حکم قرآنی مخالف سیره متشرعه ازجمله خود ایشان میباشد که نمازهایشان را باصدای خیلی بلند نمی خوانند.

# بخش پنجم؛ تحلیل و تبیین (نتیجه گیری)

## گفتار اول: تحلیل حجیت احادیث موجود

همانطور که استدلال و تبیین شد روایات مورد استناد برخی از قدما یارای اثبات وجوب جهر و اخفات را نداشتند به چند دلیل:

-1 ضعف دلالی روایات موجود(رجوع شود به ادله تفصیلی قدما).

-2 تعارض روایات مورد استناد قدما با روایات صحیح الدلاله و صحیح السند دیگر.

-3 موافقت حکم قدمادر مسئله جهر و اخفات با عامه.

-4 عدم وجود لفظ صریح از جانب معصوم در رابطه با وجوب جهر و اخفات که موجب اطمینان عرفی شود.

-5 نفی صریح سیره رایج میان متشرعه سنی توسط معصوم در روایت صحیح السند و صحیح الدلاله(ان شاء جهر و ان شاء لم یجهر).

-6 مسئله عام البلوی دلیل عام البلوی میخواهد: مسئله جهر و اخفات که قاطبه مسلمین با آن سروکار دارند برای وجوبش نیاز با ادله قاطع وصریح دارد، یک روایت ضعیف الدلاله و مشهور توان وجوب سازی را ندارد.

-7 مهمتر ازهمه این ها در مسئله جهر اثبات شد که بین روایت موجود و آیه کریمه اختلافی نیست چون دو معنای متفاوت اراده شده است. اما در مسئله اخفات کما کان بین نص آیه کریمه و روایت موجود تعارض مستقر نه بدوی وجود دارد. و همان طور که اجماع علما بر آن است تعارض میان روایت با نص قرآن کریم روایت را از حجیت می اندازد.

## گفتار دوم: بررسی اجمالی رجال روایات جهر و اخفات

1- رَوَى حَرِيزٌ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع‏ فِي رَجُلٍ جَهَرَ فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْإِجْهَارُ فِيهِ أَوْ أَخْفَى فِيمَا لَا يَنْبَغِي الْإِخْفَاءُ فِيهِ فَقَالَ أَيَّ ذَلِكَ فَعَلَ مُتَعَمِّداً فَقَدْ نَقَضَ‏ صَلَاتَهُ وَ عَلَيْهِ الْإِعَادَةُ وَ إِنْ فَعَلَ ذَلِكَ نَاسِياً أَوْ سَاهِياً أَوْ لَا يَدْرِي فَلَا شَيْ‏ءَ عَلَيْهِ وَ قَدْ تَمَّتْ صَلَاتُهُ.( الإستبصار فيما اختلف من الأخبار ؛ ج‏1 ؛ ص313)

این روایت همان روایتی است که قدما تنها بدان استناد کرده اند و هیچ روایت دیگری را برای ذکر دلیل حجیت جهر و اخفات ذکر نکرده اند لذا این روایت و مشهور ادله استنادی قدما می باشد. اما هما نطور که از سندروایت موجود است روایت مرسله است و قبل از حریز راوی دیگری ذکر نشده است. اما اگر اثبات شود روایت موجود به حریز و بعد زراره می رسد هرو راوی از علمای ثقه زمان خود می باشند.

2- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الصَّلَاةِ خَلْفَ الْإِمَامِ أَقْرَأُ خَلْفَهُ فَقَالَ أَمَّا الصَّلَاةُ الَّتِي لَا يُجْهَرُ فِيهَا بِالْقِرَاءَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ جُعِلَ إِلَيْهِ فَلَا تَقْرَأْ خَلْفَهُ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ الَّتِي يُجْهَرُ فِيهَا فَإِنَّمَا أُمِرَ بِالْجَهْرِ لِيُنْصِتَ مَنْ خَلْفَهُ فَإِنْ سَمِعْتَ فَأَنْصِتْ وَ إِنْ لَمْ تَسْمَعْ فَاقْرَأْ.

این روایت صحیحه است و در سسلسه راویان آن شخص غیر مورد تاییدی دیده نشده است.

محمد بن یحیی، عطار نیشابوری هست که ثقه می باشد. محمدبن اسماعیل بن بزیع از اجلاء هستند، فضل بن شاذان ثقه و از اجلاء هستند و صفوان بن یحیی نیز از اجلاء وعبدالرحمن بن حجاج بجلی ثقه می باشد.

اما محمد ابن الحسین: محمد بن الحسین مشترک بین چندین نفر می باشد یکی سید مرتضی هست اما از جهت زمانی در این سلسه قرار نمی گیرد. دیگری محمد بن الحسین بن ابی خطاب که عظیم القدر و ثقه هست متوفی ۲۶۲ هست.

یکی از راویان دیگر محمد بن الحسین الصائغ هست که ایشان ضعیف می باشد و نجاشی در کتاب خود اشاره کرده است که او غالی بوده و سال ۲۶۹ وفات کرده و زمانش می رسد.

اما در اساتید محمد بن یحیی، محمد بن الحسین بن ابی خطاب هست برخلاف محمد ابن الحسین الصائغ، پس این محمد بن حسین منظور، اولی هست و روایت صحیحه می باشد.

- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَيَّاماً فَكَانَ إِذَا كَانَتْ صَلَاةٌ لَا يُجْهَرُ فِيهَا جَهَرَ بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ‏ وَ كَانَ يَجْهَرُ فِي السُّورَتَيْنِ جَمِيعاً.

در سلسله راویان این حدیث رواه همه ثقه و جلیل هستند اما قاسم ابن محمد واقی است که البته طبق نظر برخی ثقه می باشد. لذا این روایت در صحت سندش اختلاف است.

## گفتارسوم: شهرت طریقی برای استنباط حکم شارع

همانطور که بیان شد شهرت به تنهایی طبق نظر قاطبه اصولیین حجت ساز نمی باشد. حال اگر شهرت در مسئله اخفات تعارض مستقر با آیه کریمه داشته باشد به صورت قطعی حجت نمی باشد و مطرود است و بدان عمل نمی شود. حال برای روشن شدن مطلب شهرت و اقسام سه گانه (شهرت روایی، شهرت فتوایی ، شهرت عملی) بررسی می شود.

حجیت شهرت، یعنی صحت استناد به شهرت در استنباط احکام شرعی و عمل به مؤدای آن، که لازمه آن، منجّزیت در صورت مطابقت با واقع و معذّریت در صورت مخالفت با واقع است.

درباره حجیت شهرت روایی، فتوایی و عملی به مستند آنها رجوع شود.

شهرت روایی: شهرت روایی به فراوانی راویان یک حدیث، کمتر از حدّ تواتر گفته ‌می‌شود. شهرت روایی، در جایی است که حدیثی را راویان زیادی که تعدادشان به حد تواتر نمی‌رسد در جوامع کتاب‌های روایی نقل کنند، و این امر باعث اشتهار روایت و استفاضه نقل آن گردد.

به بیان دیگر، اگر روایتی از نظر متن، شهرت داشته باشد؛ یعنی عده زیادی از راویان که شانشان نقل روایت و احادیث است آن را نقل و در جوامع روایی خود ثبت و ضبط کرده باشند، این روایت، شهرت روایی دارد.

مشهور اصولی‌ها، از جمله مرحوم«آخوند خراسانی»، بر این اعتقادند که شهرت روایی از مرجحات باب تعارض میان اخبار است، برخی از اصولیون معتقدند شهرتی که موجب قطع به صدور روایت می‌شود شهرت روایی و عملی ، هر دو است. برخی دیگر از اصولی‌ها اعتقاد دارند که شهرت روایی از ممیزات حجت از لاحجت است، نه از مرجحات باب تعارض.

شهرت فتوایی: حجیت شهرت فتوایی، به معنای صحت استناد به شهرت فتوایی به عنوان اماره‌ای از امارات ظنی معتبر، برای استنباط احکام شرعی است.

در حجیت شهرت فتوایی اختلاف وجود دارد:

۱. برخی همانند شهید اول و محقق خوانساری معتقدند شهرت فتوایی، چه در میان قدما و چه متاخران، حجت است.

۲. مشهور اصولیون هم چون مرحوم شیخ انصاری، آخوند خراسانی، مرحوم خویی و مظفر بر این اعتقادند که شهرت فتوایی مطلقا حجت نیست.

۳. برخی به حجیت شهرت فتوایی قدما اعتقاد دارند، ولی شهرت فتوایی متاخران را حجت نمی‌دانند.

شهرت عملی:

شهرت عملى ، عبارت است از روایتى که در میان فقها عمل و استناد به آن مشهور است.

مشهور فقهای امامیه اعتقاد دارند شهرت عملی باعث جبران ضعف سند روایت ضعیف و اعراض مشهور از عمل به روایتی، موجب ضعف روایت صحیح می‌گردد. برخی از متاخرین با این امر مخالفت نموده و می‌گویند که خبر ضعیف فی نفسه حجیت ندارد و فتوای مشهور نیز حجت نیست؛ بنابراین، انضمام این دو به هم دیگر، انضمام غیر حجت به غیر حجت بوده و باعث حجیت خبر ضعیف و جبران ضعف آن نمی‌شود.

شهرت مورد بحث ما از قسم شهرت فتوایی می باشد زیرا ادله قدما صراحتا معلوم و مبین نبوده است. حال اگر کسی قائل شود که این شهرت شهرت عملی است قطعا این شهرت حجت نمی باشد زیرا روایتی که بررسی شد این را نشان داد و روایت مورد استناد مشهور ضعف دلالی داشت لذا شهرت و روایت از حجت ساقط است.

## گفتارچهارم: تعارض بین حکم مشهور با آیه اسراء

پس از آن که مشخص شد روایت مستند در ادله فقها نمی تواند مثبت وجوب جهر و اخفات باشد، دیگر حکمی نیست تا تعارضی باشد. اما بعد از تتبع در آیات و روایات دیگر دریافتیم نوعی تعارض با این آیه ولو تعارض بدوی وجود دارد. لذا در اینجا به ذکر این آیات و روایات می پردازیم.

1- وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا(اسراء 17)

2- ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ(اعراف 55)

(خدای خود را به تضرع و زاری و نهانی (به صدای آهسته که به اخلاص نزدیک است) بخوانید (و از اندازه مگذرید) که خدا هرگز متجاوزان را دوست نمی‌دارد.)

خفيه: به ضم اول، مصدر است به معنى پنهانى.

این آیه کریمه با ظاهر آیه قبل متعارض است. آیا اذکار صلاه مانند اذکار رکوع و سجود و تسبیحات اربعه بزرگترین مصداق ادعو، نمی باشد؟ آیا ماهیت صلاتیه نوعی خواندن یا اصطلاحا دعاء نیست؟ قطعا و بلاشک بزرگترین مصداق ادعو ربکم ، صلاه می باشد. پس نوعی تعارض بدوی بین آیه سوره اسراء و آیه سوره اعراف وجود دارد. زیرا اصل در صلاه و ادعیه طبق این آیه پنهانی خواندن است که گاهی مصداق پنهانی خواندن اخفاتی خواندن است، گاهی نیز در مکان مخفی است که صدایش به دیگران نمی رسد لذا جهری هم بخواند در حکم پنهانی است. اما اصل در صلاه طبق آیه قبل اظهار کردن است. در ادامه مباحث به ذکر جمع بین این دوآیه می پردازیم ان شاء ربی هو العظیم و هو العلیم.

1. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَيَّاماً فَكَانَ إِذَا كَانَتْ صَلَاةٌ لَا يُجْهَرُ فِيهَا جَهَرَ بِ‍ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَ كَانَ يَجْهَرُ فِي السُّورَتَيْنِ جَمِيعاً.

3- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الصَّلَاةِ خَلْفَ الْإِمَامِ أَقْرَأُ خَلْفَهُ فَقَالَ أَمَّا الصَّلَاةُ الَّتِي لَا يُجْهَرُ فِيهَا بِالْقِرَاءَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ جُعِلَ إِلَيْهِ فَلَا تَقْرَأْ خَلْفَهُ وَ أَمَّا الصَّلَاةُ الَّتِي يُجْهَرُ فِيهَا فَإِنَّمَا أُمِرَ بِالْجَهْرِ لِيُنْصِتَ مَنْ خَلْفَهُ فَإِنْ سَمِعْتَ فَأَنْصِتْ وَ إِنْ لَمْ تَسْمَعْ فَاقْرَأْ.

این روایات ذکر شده برفرض عدم تقیه راوی که دور از ذهن نیست، همانطور که بیان شد از سنن قطعیه اهل سنت صلوات جهری و اخفاتی است که از فروض و واجبات چهار مذاهب سه نماز جهری است، تقیه راوی برای حفظ جانش از خطرات محتمل قریب به اذهان است، همچنین که روایت معارض این روایت (صحیحه علی ابن جعفر:ان شاء جهر و ان شاء لم یجهر) این فرض را به قطع نزدیک می کند. کما اینکه در فقه شیعه بسیار از این نمونه ها است، مانند آن نمونه مشهور که معصوم زراره را لعن می کند، و در جایی دیگر سرش را که حفظ جان زراره است مکشوف می کند. برفرض صحت این روایت ، نهایت چیزی می توان از روایت برداشت کرد همان اباحه جهر و اخفات است نه وجوب آن. اما نکته مهم این است که تمام این روایات شاید اباحه صلاه جهری یا اخفاتی را ثابت کند اما ثابت نمی کند کدام صلاه ملاک است. آیا صلاه میت مقصود است آیا صلاه آیات مقصود است و... . درواقع این روایات در رابطه با مورد و مصداق صلاه جهری و اخفاتی اجمال دارند.

حال برای تخصیص زدن کتاب خدا قرآن کریم باید دلیل قطعیه وجود داشته باشد نه روایت های مجمل و مشکوک به تقیه همراه معارض های بسیار که متاسفانه این مسئله (تخصیص کتاب به خبر واحد) در فقه شیعه بسیار راحت صورت می گیرد.

4- أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ- بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ فِي صَلَاتِهِ قَالَ لَا صَلَاةَ لَهُ إِلَّا بِقِرَاءَتِهَا فِي جَهْرٍ أَوْ إِخْفَاتٍ قُلْتُ أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ إِذَا كَانَ خَائِفاً أَوْ مُسْتَعْجِلًا يَقْرَأُ سُورَةً أَوْ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ قَالَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ.

این روایت نیز با روایات مثبت جهر و اخفات تعارض دارد. چرا که می فرمایند قرائتش چه جهری و چه اخفاتی باشد، حال آنکه طبق فقه شیعی قرائت نماز یا جهری است یا اخفاتی و مانعه الجمع می باشد.

5- فَأَمَّا مَا رَوَاهُ‏ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُصَلِّي الْفَرِيضَةَ مَا يُجْهَرُ فِيهِ بِالْقِرَاءَةِ هَلْ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَجْهَرَ قَالَ إِنْ شَاءَ جَهَرَ وَ إِنْ شَاءَ لَمْ يَفْعَلْ.

درست است که این روایت با روایت های مثبت جهر و اخفات تعارض مستقر دارد. اما باید این را نیز بیان کرد که با آیه مورد بحث نیز تعارض دارد. چرا که آیه می فرماید لا تجهر بصلاتک اما روایت میفرماید: ان شاء جهر و ان شاء لم یجهر. در ادامه پژوهش تحلیلی ارائه می شود که موجب رفع این تعارض می شود ان یشاء الله هو ربی العالمین.

2. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُسْمِعَ مَنْ خَلْفَهُ وَ إِنْ كَثُرُوا فَقَالَ لِيَقْرَأْ قِرَاءَةً وَسَطاً يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها.

این روایت مطابق با ظاهر قرآن است بدون هیچگونه تعارضی ، اما نکته ای در این روایت است که حائز اهمیت بسیار است، این روایت مناط آیه را برای مستمع خارج می کند. این مناط مطابق با دو آیه قبل می باشد و جامع تعارض بدوی بین آندو می باشد لذا میتواند بسیار مهم باشد. در این روایت آیه را در مقابل نماز جماعت ذکر می کند، زمانی که امام جماعت متحیر است در تکلیفش به رساندن صوتش به همه مامومین لذا خدای تبارک و تعالی امام را با این آیه از تحیر خارج ساخته و اورا مکلف قرائت میانه می کند. نماز جماعت، همانطور که از اسمش مشخص است در مکان جمعی است لذا ازموضوع آیه سوره اعراف(ادعو ربکم تضرعا و خفیه) خارج است در نتیجه از حکم آن خفیه نیز خارج است. حال اگر نماز فرادی باشد در موضوع آیه سوره اعراف وارد می شود. این جمع دقیقا مطابق با روایت علی ابن جعفراست که می فرماید ان شاء جهر او لم یجهر، زیرا نماز فرادی است و علی ابن جعفر امام جماعت نیست لذا موضوعا از حکم لاتجهر و لاتخافت خارج است و درحکم آیه ادعو ربکم تضرعا و خفیه وارد است. حال مهم این است که صلاتش همراه تضرع و پنهانی باشد، چه جهری و چه اخفاتی بخواند.

## گفتار پنجم: شبهه غیر مفهوم بودن آیه

یکی از مهمترین ادله ای که فقها برای جمع میان آیه و روایت ذکر می کنند تفاوت معنای جهرو اخفات فقهی و قرآنی میباشد.لذا به تبع کلام حضرت آیت الله جعفر سبحانی(دامت برکاته) را در اینجا ذکر میکنیم.

«وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا» ظاهر این آیه قابل فهم نیست، اگر بگوییم جهر به معنای بلند صبحت کردن است، مخافت هم به معنای آهسته صحبت نمودن است، اگر من بلند صحبت نکنم و آهسته هم صحبت نکنم،‌ پس چه رقم نماز بخوانم؟ چون جهر به معنای بلند صحبت کردن است، کلمه «خافت» هم به معنای سرّی و درگوشی صحبت نمودن است، اگر کسی بخواهد نه بلند صحبت کند و نه آهسته و یواش، آنوقت جمله :« وَابْتَغِ بَينَ ذَلِكَ سَبِيلًا‌« چه معنی دارد، چون یا جهر است یا اخفات؟! چون سومی ندارد، یا جهر است یا اخفات؟

این یکی از اشکالات است که به ظاهر آیه وارد است، ولذا ما باید ببینیم که مراد از «جهر» در این آیه مبارکه چیست؟

باید دانست که مراد از «جهر» در این آیه مبارکه به معنی رفع الصوت نیست، بلکه به معنای رفع الصوت الشدید می‌باشد، از کجا این معنی را می‌فهمیم؟ از کلمه «مخافتة»، چون مخافتة سری صحبت کردن را می‌گوید:« خافت یُخافِتُ»، یعنی سرّی صبحت کردن، و جهر در جمله: «وَلَا تَجْهَرْ» به معنای داد و فریاد کردن می‌باشد.

اشکال: همانطور که حضرت استاد میفرمایند معنای جهر آیه با جهر فقهی متفاوت است.اما این نه بخواطر قرینه لفظ اخفات است ، بلکه به خواطر معنای حقیقی جهر در معاجم اصیل عربی است که همان رفع الصوت است.

سوال اینجا است که آیا رفع الصوت همان اظهار الصوت است؟ قطعا رفع الصوت یا جهر در میان عرب مواضع خاص استعمالی دارد آن هم هنگام فریاد زدن است.لذا معنای حقیقی جهر اظهار الصوت نیست بلکه رفع الصوت هست.حال که معنا رفع الصوت شد دیگر ظاهر آیه آنگونه که بیان میشود غیر قابل فهم نیست بلکه میان معنای حقیقی جهر(رفع الصوت) و معنای حقیقی اخفات یک سبیل فقط میباشد آن هم اظهار الصوت است. دقق فافهم

## گفتار ششم: جمع بین آیه اسراء باروایات دال برجواز جهر و اخفات

همانطور که در مباحث قبلی بیان شد، روایات مثبت جهر و اخفات نمی تواند حجت ساز باشد به چند دلیل که در مباحث قبل به صورت تفصیلی اما پراکنده بیان شد. در اینجا به صورت غیر تفصیلی فقط ذکر می کنیم :

1- روایات تعارض مستقر با روایات صحیح دیگر دارند.

2- روایات تعارض مستقر با آیه کریمه سوره اسراء دارند.

3- شبهه تقیه بودن بعضی از این روایات بسیارزیاد است زیرا مطابق سیره آن روز اجماع اهل سنت است.

4- هیچکدام ازروایات دلالتی بر وجوب جهر یا اخفات ندارند و صرفا اصل اباحه را ثابت می کنند.

5- روایات در مصداق صلاه جهری یا اخفاتی اجمال دارند و هیچگونه مصداقی مشخص نکرده اند.

6- تخصیص آیه کریمه توسط روایات تعارض مستقر را به تعارض بدوی تبدیل می کند.اما تخصیص کتاب الله نیاز به حجت قطعیه دارد.

لذا باید بیان کنیم که آیه کریمه هیچگونه معارضی غیر از مشهور ندارد. لذا آیه کریمه در صلوات یومیه حجت است. طبق این آیه اصل در نماز ها اظهار است نه اخفات و نه اجهار.

اما در رابطه با تعارض این آیه باآیه سوره اعراف باید بیان کنیم که نماز جماعت موضوعا خارج از موضوع آیه سوره اعراف می باشد در نتیجه تعارض این دو آیه به صورت جمع موضوعی مرتفع می شود. بدین صورت که نماز جماعت موضوع آیه اسراء می باشد و باید طبق همان آیه امام جماعت تمام اذکار و قرائاتش همراه اظهار باشد نه جهری خوانده شود و نه اخفاتی در هیچکدام از صلوات، اما نماز فرادا موضوعا داخل در آیه سوره اعراف است لذا صلوات فرادی می تواند جهری خوانده شود یا اخفاتی لکن نکته مهم در صلوات فرادی یا صلوات مستحبی سعی در پنهانی بودن همراه تضرع می باشد.

متاسفانه هنگامی که مطالبی فقهی مستند به آیات کریمه قرآن می شود عده ای در مقام خدشه بر می آیند که این آیات حکم اخلاقی است نه حکم فقهی لذا تمسک بدین آیات نمی کنند و مخالف ورود این آیات به عرصه فقه و فقاهت می شوند.

در پاسخ باید بیان کنیم که آیا مخالفت بعضی آیات با احکام فقهی موجب شده است که شما آن هارا اخلاقی بپندارید و به حکم آن ها عمل نکنید؟! وگرنه حتما میدانید که الامر یدل علی الوجوب بقرینه العبودیه و المولویه ، همانطور که امر با واسطه مولا، در روایات و احادیث ظنی السند، دلالت بر وجوب میکند، امر بدون واسطه خالق حکیم در قرآن عظیم که قطعی السند است، قطعا و به طریق اولی دلالت بر وجوب میکند.حال شما اسمش را بگذارید حکم اخلاقی یا فقهی موظفید عامل بدان باشید.

وَ قالَ الرَّسُولُ يا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً

# منابع

1. **قرآن کریم**
2. مصطفوي، حسن، **التحقيق فى كلمات القرآن الكريم**، نشردار الكتب العلمية- مركز نشر آثار علامه مصطفوي‏، 1430، بیروت .
3. ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدين، محمد بن مكرم، لسان العرب، 15 جلد، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، بيروت - لبنان، سوم، 1414 ه‍ ق.
4. فراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين، 8 جلد، نشر هجرت، قم - ايران، دوم، 1410 ه ق.
5. ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدين، محمد بن مكرم، لسان العرب، 15 جلد، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، بيروت - لبنان، سوم، 1414 ه‍ ق.
6. كلينى، ابو جعفر، محمد بن يعقوب، الكافي (ط - الإسلامية)، 8 جلد، دار الكتب الإسلامية، تهران - ايران، چهارم، 1407 ه‍ ق.
7. طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، تهذيب الأحكام، 10 جلد، دار الكتب الإسلامية، تهران - ايران، چهارم، 1407 ه‍ ق.
8. طوسى، محمد بن الحسن، الإستبصار فيما اختلف من الأخبار - تهران، چاپ: اول، 1390 ق.
9. قمّى، صدوق، محمّد بن على بن بابويه، من لا يحضره الفقيه، 4 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، دوم، 1413 ه‍ ق.
10. طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، الخلاف، 6 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران، اول، 1407 ه ق.
11. طوسى، ابو جعفر، محمد بن حسن، المبسوط في فقه الإمامية، 8 جلد، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، تهران - ايران، سوم، 1387 ه‍ ق.
12. حلّى، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدى، تذكرة الفقهاء (ط - الحديثة)، 14 جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ايران، اول، 1414 ه‍ ق.
13. بغدادى، مفيد، محمّد بن محمد بن نعمان عكبرى، المقنعة (للشيخ المفيد)، در يك جلد، كنگره جهانى هزاره شيخ مفيد - رحمة الله عليه، قم - ايران، اول، 1413 ه‍ ق.
14. حلّى، محقق، نجم الدين، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، 4 جلد، مؤسسه اسماعيليان، قم - ايران، دوم، 1408 ه‍ ق.
15. طباطبايى، محمدحسين، ترجمه تفسير الميزان، 20جلد، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامى - ايران - قم، چاپ: 5، 1374 ه.ش.
16. فخر رازى، محمد بن عمر، التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)، 32جلد، دار إحياء التراث العربي - لبنان - بيروت، چاپ: 3، 1420 ه.ق.
17. طبرى، محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن (تفسير الطبرى)، 30جلد، دار المعرفة - لبنان - بيروت، چاپ: 1، 1412 ه.ق.
18. طبرانى، سليمان بن احمد، التفسير الكبير: تفسير القرآن العظيم (الطبرانى)، 6جلد، دار الكتاب الثقافي - اردن - اربد، چاپ: 1، 2008 م.
19. زمخشرى، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل، 4جلد، دار الكتاب العربي - لبنان - بيروت، چاپ: 3، 1407 ه.ق.
20. صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، سایت رسولان، 30جلد، ایران، 1363ه.ش.